

جنبش کارگری سوئد و اتحادیه سراسری کارگران

ناصر پایدار

نوزدهم فروردین ماه هشتاد و شش

گفتگوی سازمانیابی جنبش کارگری از دیرباز تا امروز و به ویژه در طول سالهای اخیر، در میان فعالین کارگری دنیا از جمله در درون و حاشیه جنبش کارگری ایران تا حدود زیادی داغ بوده است. فعالین ضد سرمایه داری نیز به سهم خود کوشیده اند تا این مسأله را از زوایای مختلف مورد بررسی و کنکاش قرار دهند. نقد رفرمیسم راست سندیکالیستی، شناخت مؤلفه های اساسی مربوط به تشکل ضد سرمایه داری و با افق لغو کار مزدی طبقه کارگر، مبرمیت شورائی بودن و ضد سرمایه داری بودن جنبش کارگری به عنوان پیش شرط اساسی تدارک و تجهیز قوای طبقاتی پرولتاریا در سرنگونی نظام سرمایه داری، موضوعیت اساسی و گریزناپذیر این رویکرد حتی به عنوان پیش شرط جبری تحقق مطالبات کارگران در شرائط روز دنیای سرمایه داری، نقد تئوریهای دیرینه رفرمیسم راست و چپ در زمینه سازمانیابی همجوار حزب و اتحادیه، تبیین پیشینه های تاریخی و طبقاتی این تئوریاها به عنوان راه حل های تحمیلی جنبش های خلقی و سوسیال بورژوائی بر طبقه کارگر جهانی و برخی نکات دیگر از جمله این موارد هستند. باور ما بر این است که تجارب زنده جنبش کارگری بین المللی ماتریال بسیار سرشاری برای نشان دان صحت این بحث ها و در همان حال بستر آموزشی بسیار خلاق و پرباری در کار بسط آنها به پروسه راهکار و پراکسیس روز جنبش کارگری جهانی است. رجوع رادیکال و مارکسی به این تجارب بسیار مهم است زیرا تاریخ حیات اتحادیه های کارگری مهم دنیا درس عبرت بسیار ارنده ای در پیش روی طبقه کارگر بین المللی است. هر برگ از کارنامه دخالت این اتحادیه ها در کارزار طبقاتی کارگران گواه بارز نقشی است که آنها برای انهدام سنگر پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر به نفع ماندگاری نظام کاپیتالیستی ایفاء کرده اند. میخکوب نمودن هر جنب و جوش طبقاتی توده های کارگر به صلیب سیاه بقای بردگی مزدی، گره زدن هر دینار بهای بازتولید نیروی کار کارگران به دهها درم اضافه ارزش انبوه تر برای سرمایه، مبارزه گسترده و جامع الاطراف با کمونیسم و جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر، همکاری بی دریغ و سازمان یافته با هارترین و دژخیم ترین سازمانهای پلیسی و انتظامی بورژوازی برای قلع و قمع هر تحرک ضد سرمایه داری در جنبش کارگری جهانی، تزریق سیستماتیک مسموم ترین و خرافی ترین اندیشه های مدافع موجودیت رابطه خرید و فروش نیروی کار در شریان ذهن و فکر توده های کارگر، جایگزینی مبارزه طبقاتی با همزیستی مسالمت آمیز طبقات متخاصم اجتماعی و دهها نوع شرارت ضد سوسیالیستی و ضد کارگری دیگر از جمله خطوط عام و نمایان کار بخش اعظم این اتحادیه ها بوده است. مرور در کارنامه فعالیت و حیات این اتحادیه ها زمینه ای برای آموختن درسهای زنده مبارزه طبقاتی، فرار از رفرمیسم راست و چپ و اتخاذ رویکردی شفاف در مبارزه ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی است. این مقاله در پاسخ به همین نیاز به گونه ای بسیار کوتاه به بررسی نقش اتحادیه سراسری کارگران سوئد در جنبش کارگری این کشور می پردازد.

سازمان کارگران!!

یا کنسرن عظیم سرمایه گذاری و پاسدار روند کار سرمایه؟

بحث را از اتحادیه سراسری کارگران سوئد شروع می کنیم، اما در این گذر بد نیست که قبل از هر چیز به موقعیت این سازمان به مثابه یک کنسرن بزرگ پیش ریز سرمایه و شریک انحصارات عظیم صنعتی و مالی بین المللی نگاهی بیاندازیم. این یک اتهام نیست، سران LO و کل رؤسای بخش ها، برنامه ریزان، سیاست گذاران و اقتصاددانان این نهاد خود با صراحت تمام در تمامی گزارش ها و ترازنامه های مالی خویش از کنسرن اقتصادی LO سخن می گویند. در مباحثات زیادی که تا امروز از سوی محافل مختلف بین المللی پیرامون نقش اتحادیه های کارگری موجود جهان صورت گرفته است، به این وجه از موقعیت و کارکرد سازمان های مذکور یعنی مشارکت مستقیم آنها در مالکیت سرمایه اجتماعی کشورها یا کلاً سرمایه جهانی به طور معمول توجهی مبذول نشده است. بحث ها عموماً و به ویژه از سوی دست اندرکاران و فعالین جنبش کارگری، اساساً به بررسی نقش کارآمد و مفید!! یا بالعکس زیانبار و مخرب اتحادیه ها در مبارزه طبقاتی اختصاص یافته است. این امر که پدیده هائی با نام « اتحادیه های کارگری»!! صرفنظر از نمایندگی رفرمیسم راست سندیکالیستی، حتی به لحاظ سهم مشخص خود در مالکیت سرمایه ها و موقعیت خاص در سازمان کار و نظم اجتماعی سرمایه داری نیز در صف مقابل طبقه کارگر قرار دارند، بسیار کم مورد گفتگو واقع شده است. مقاله حاضر بر آن است که به صورت بسیار فشرده به بررسی این موضوع بپردازد. تا آنجا که می دانیم همه «اتحادیه های کارگری» دنیا در زمینه های مختلف وضعی مشابه هم دارند، اما موضوع صحبت ما در اینجا فقط اتحادیه سراسری کارگران سوئد (LO) است. این اتحادیه از مجاری مختلف، از جمله در شکل های معین زیر مالکیت خود را بر بخش های قابل توجهی از سرمایه اجتماعی سوئد و تراست های مهم چند ملیتی و بین المللی اعمال می نماید.

الف. مشارکت در مالکیت و برنامه ریزی کار و تولید انحصارات عظیم صنعتی یا مالی

این مالکیت در دو شکل متمایز به صورت حق تملک بر سهام واحدهای بزرگ صنعتی و مالکیت اوراق بهادار حامل سود سالانه انجام می گیرد. میزان کل دارائی یا سرمایه ای که LO از این طریق در تصرف خود دارد، تا پایان ماه دسامبر سال ۲۰۰۲، به رقم ۴۱۲ میلیون کرون سوئد بالغ بوده است. شماری از واحدهای صنعتی و تجاری و شرکتهای بیمه یا مؤسسات مالی دیگری که LO از طریق مالکیت سهام یا اوراق قرضه حامل سود در سرمایه های آنها مشارکت دارد به شرح زیرند.

Fora Ab	Trygghetsförsäkringsaktiebolag (AFA)	FFI BFR 10 000
Boo Elverk	Pensionsförsäkringsaktiebolag (AMF)	Maison Syndicale
Bilda förlag	Sjukförsäkringaktiebolag (AFA)	SAS
Svenska	Gershedens Folketshus	Folkethus Stockholm

Riksbbyggen	Stödförening	AB
Aftonbladet Hierta AB	LOs försäkrinshandelbolag	ABB
Attendo	Medicinska Hälsocentralen AB	Asta Zeneca
Autoliv SDB	Ericsson	Electrolux
FS-Banken	H & M	Holmen
JM	Nokia	Nordea
SCA	Scania AB	Securitas
Skandia	Skanska AB	SkF
SSAB Telia	Volvo	

بسیاری از شرکت هائی که نام آنها در لیست بالا مشاهده می شود در عداد انحصارات عظیم صنعتی و مالی بین المللی هستند. تعداد سهام و حجم سرمایه گذاری LO در این واحدها به نسبت کل سرمایه ای که این شرکت ها دارند، طبیعتاً چندان زیاد نیست، هر چند که در پاره ای موارد نیز نسبتاً بالا و کاملاً چشمگیر است. در این زمینه توجه به یک نکته مهم است. این که میزان سرمایه برخی از این تراست ها از قبیل اریکسون و ولو و بانک سوئد و تراست بزرگ هواپیمائی اس آ اس و دیگران به دهها میلیارد کرون بالغ می گردد و از همین روی مالکیت چند درصد از سهام آنها مستلزم انباشت سرمایه ای نسبتاً انبوه است. تعداد سهام و رقم سرمایه گذاری LO در این مؤسسات به صورت کوتاه به این شرح است.

کرون سوئد

نام شرکت	تعداد سهام	ارزش بازار سهام	سهام LO در کل سرمایه	ارزش نامعلوم
SAS	1 305 500	64 492 000	نامعلوم	نامعلوم
Astra Zeneca	60 000	18 360 000	7,84%	7 897 279
ABB	63 972	۰۳۹۱۵۹۲	0,68%	3 826 226
Electrolux	150 000	20 625 000	8,8%	21 432 219
Ericsson	1 400 000	8 540 000	3,64%	13 608 226
FS- Banken	250 000	25 750 000	11%	18 442 896
H&M	150 000	25 200 000	10,75%	24 824 349
Investro	120 000	6 240 000	2,66%	10 400 107
Nokia	100 000	13 800 000	6%	27 328 421
SCA	50 000	14 700 000	6,27%	12 391 734
Scania	40 000	6 690 000	2,86%	7 614 188
Skandia	200 000	4 640 000	2%	21 765 444

8 365 071	2,3%	5 353 000	30 000	Autoliv SDB
5 229 412	3,38%	7 910 000	35 000	SKF
4 918 764	2,69%	6 308 750	61 250	SSAB
9 860 000	1,62%	3 804 800	116 000	Telia
9 970 663	3,92%	9 180 000	67 500	Volvo

ب. سرمایه گذاری در مستغلات مشتمل بر مسکن، هتل، رستوران و مراکز استیجاری

LO شمار زیادی از مجموعه های عظیم ساختمانی مانند ” Näs gård ” , ” Täljöviken ” , ” Örenäs ” را در مرکز شهر استکهلم و مستغلاتی به همین میزان در بروکسل پایتخت بلژیک و یکی از مراکز مهم استقرار نهادهای اداری اتحادیه اروپا، در مالکیت خود دارد. مساحت مستغلاتی که به طور مستقیم در تملک LO هستند حدود ۳۰۳۲۵ متر مربع اعلام گردیده است. این مقدار مساحت به طور تقریب معادل ۷۰۰۰۰ واحد مسکونی یک تا ۳ اتاقه در کشور سوئد است. ۲۴۱۱۲ متر مربع از این بخش مستغلات به صورت دفاتر کار و مراکز اداری به شرکتهای مختلف اجاره داده شده است. ۵۰۱۴ متر مربع آن نیز واحدهای مسکونی استیجاری است و بالاخره ۱۳۹۹ متر مربع به محل استقرار سازمانهای اداری متعلق به LO اختصاص یافته است. بیلان کار و تراز کارکرد سرمایه های LO در همین دو قلمرو مشخص و جدا از اقلام عظیم سرمایه های دیگر این اتحادیه کارگری!!، در فاصله سال های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ به شرح زیر گزارش شده است.

ترازنامه مالی LO مربوط به مالکیت سهام شرکتهای و مستغلات در فاصله میان ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ (کرون سوئد)

درآمدها	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲
مالکیت سهام و اوراق بورس	۸۰۲۸۸۰۰۰	۱۵۲۵۵۱۰۰۰	۶۷۱۷۶۰۰۰	۲۷۴۵۶۰۰۰
مستغلات	۳۲۳۶۸۰۰۰	۲۲۱۰۳۰۰۰	۲۵۰۴۸۰۰۰	۲۸۹۱۳۰۰۰
جمع	۱۱۲۶۵۶۰۰۰	۱۷۴۶۵۴۰۰۰	۹۲۲۲۴۰۰۰	۵۶۳۶۹۰۰۰
سود ناخالص سالانه	۷۴۹۹۸۰۰۰	۳۸۱۵۰۰۰۰	۱۵۰۴۵۰۰۰	۹۵۵۵۰۰۰
مالیات پرداخت شده	۴۸۷۸۲۰۰۰	۲۵۶۴۳۰۰۰	۱۷۰۲۰۰۰۰	۹۲۶۰۰۰۰
سود خالص پس از همه کسور	۲۶۱۱۶۰۰۰	۵۶۲۵۷۰۰۰	۲۱۷۰۳۰۰۰	۶۴۹۸۶۰۰۰

ج. مالکیت شرکت های صنعتی و مالی موسوم به شرکت های دختر (Dotterbolag)

د. سرمایه گذاری و شرکت مستقیم در تأسیس مؤسسات تولیدی و مالی

مهمترین این شرکت ها به شرح زیرند:

۱. شرکت خدمات حقوقی (LO- TCO Rättsskydd AB)

بخش اعظم سرمایه های این شرکت متعلق به LO است و مقدار بسیار کمتر آن به TCO اتحادیه کارمندان سوئد تعلق دارد. میزان سرمایه این شرکت در فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ از ۳۶ میلیون کرون به ۵۸ میلیون کرون افزایش یافته است و سود خالص سالانه آن نیز در پایان این دوره به رقم 1,5 میلیون کرون رسیده است.

۲. روزنامه ال او (LO tidningen AB)

این نشریه ۴۰ بار در سال با تیراژی حدود ۶۴۰۰۰ منتشر می گردد. سرمایه اولیه آن ۲۰ میلیون کرون بوده است که تا سال ۲۰۰۲ با ۲ میلیون افزایش به میزان تقریبی ۲۲ میلیون کرون گزارش شده است.

۳. شرکت ارتباطات (LO media AB)

محتوای فعالیت این مؤسسه بر خلاف نام ظاهری آن اساساً سرمایه گذاری در مستغلات و خرید سهام شرکتها یا اوراق بهادار است. سرمایه آن تا پایان سال ۲۰۰۲ از مرز ۸۵۴ میلیون کرون فراتر رفته است. این مؤسسه توسط دو شرکت دختر با نام های (Spanden fastighet AB) و (Kranen AB) که به طور کامل در مالکیت LO قرار دارند، اداره می گردد.

۴. شرکت تجارتی ساعت (Handelsbolaget Klockan AB)

LO ۵۱٪ از سرمایه این شرکت را بعلاوه تمامی بخش های باقی مانده نقاشی، چوب و جنگل آن را در اختیار دارد. میزان اجاره دریافتی مستغلات این مؤسسه در سال ۲۰۰۲ به رقم ۵۲ میلیون کرون بالغ بوده است که از این مبلغ حدود ۲۴ میلیون کرون آن به صورت سود خالص سالانه ثبت شده است.

۵. شرکت تجارتی اطو (Handelsbolaget Strykjärnet i Norrköping AB)

۷۵٪ سرمایه این شرکت بعلاوه بخشی از مؤسسه موسوم به KF متعلق به LO است. سود خالص سالانه این شرکت در سال ۲۰۰۲ حدود ۱ میلیون کرون بوده است.

۶. بنگاه مستغلاتی Hasseludens konfrens & Yasuragi AB

سرمایه این شرکت در چند سال پیش حدود ۱۰۳ میلیون کرون و سود خالص سالانه آن ۱ میلیون کرون گزارش گردیده است. فعالیت شرکت عموماً در شکل سرویسهای خدماتی لازم برای برگزاری کنفرانسهای وسیع از سوی مؤسسات مهم خصوصی و دولتی برنامه ریزی شده است.

۷. شرکت Riva del Sole Spa

قلمرو سرمایه گذاری این مؤسسه ایجاد هتلها و محل های اقامت برای تورهای مسافرتی در ماههای تابستان یا بقیه ایام سال در جنوب اروپا و بیشتر از همه ایتالیا است. میزان سرمایه شرکت حدود ۹۰ میلیون کرون و سود سالانه آن به طور تخمین بالغ بر ۶ میلیون کرون است.

۸. شرکت User Award AB

این مؤسسه با سرمایه ۱۴ میلیون کرون شروع به کار کرده است و قلمرو فعالیت آن عموماً مسائل تحقیقی در زمینه های مختلف اجتماعی و علمی است.

فقط در طول آخرین سال تنظیم گزارش بالا، LO حدود ۸۰۵ میلیون کرون در شرکتها و مؤسسات اقتصادی مذکور بر سرمایه های خود افزوده است. جدول زیر میزان گسترش پیش ریز سرمایه از سوی « اتحادیه کارگری سوئد»! و اقلام درآمد و سود خالص سالانه این سرمایه گذاریها را در فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ در پیش روی ما قرار می دهد.

سرمایه گذاری ها (کرون سوئد)	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲
حساب ذخیره ثابت	-----	۱۲۳۷۸۹۹۰۰۰	۱۲۷۰۷۸۵۰۰۰	۱۲۹۷۰۹۴۰۰۰
سود متوازن	۱۲۱۷۴۶۳۰۰۰	-۱۷۷۲۰۰۰۰	۹۱۷۸۰۰۰۰	۳۲۴۰۸۰۰۰۰
وسائل ذخیره	۴۶۵۴۷۰۰۰	۴۱۳۵۶۰۰۰	۴۶۵۰۱۰۰۰	۲۹۲۷۵۰۰۰
سود سالانه	۲۱۳۸۰۰۰	۵۶۲۷۵۰۰۰	۲۱۷۰۳۰۰۰	-۶۴۹۸۶۰۰۰
جمع سرمایه ها	۱۲۶۶۱۴۸۰۰۰	۱۳۱۷۷۹۲۰۰۰	۱۳۴۸۱۶۷۰۰۰	۱۲۹۳۷۹۱۰۰۰

بر اساس تراز نامه مالی سال ۲۰۰۱ LO، این اتحادیه علاوه بر سرمایه هائی که مجموع آنها در جدول بالا ذکر شده است مبلغ ۱۷۷۸۱۰۰۰۰ کرون نیز به عنوان یک « تشکیلات کارگری » به خودش بعنوان یک کنسرن سرمایه گذاری بدهکاری داشته است. رقمی که در ترازنامه مذکور به درستی بعنوان بخشی از موجودی سرمایه LO محاسبه شده است و بر همین اساس کل سرمایه مؤسسه LO بعنوان یک کنسرن مالی در پایان این سال، برابر با ۱۶۳۹۶۳۸۰۰۰ کرون سوئد برآورد گردیده است.

در مورد اینکه LO منبع مالی لازم برای سرمایه گذاری های بالا را چگونه و از کجا تأمین کرده است؟ پاسخ به طور قطع برای همگان روشن است. نهادهی مانند LO سوای حق عضویت اعضایش و احیاناً کمک های خاص دولتی که زیر نام یک « اتحادیه کارگری» دریافت می کرده است، هیچ منبع مالی دیگری برای انباشت این همه سرمایه در اختیار نداشته است. میزان درآمد سالانه LO از محل حق عضویت افراد، در سالهای ابتدای تأسیس یا دوره های نخست حیات این سازمان برای ما روشن نیست اما این را می دانیم که جمع کل این در آمد در سال ۲۰۰۱ به رقم ۲۸۰۰۹۰۰۰۰ کرون سوئد بالغ شده است. از این مبلغ بر اساس آنچه که در صورت حساب سالانه مؤسسه آمده است ۱۲۶۷۱۶۰۰۰ کرون بعنوان حقوق به کارکنان LO پرداخت گردیده است و مابقی آن یا ۱۵۳۳۷۴ دیگر، به سرمایه های الحاقی سالانه اتحادیه کارگری افزوده شده است و یا به مصرف کارهای دیگر رسیده است.

کنسرن LO و استثمار طبقه کارگر بین المللی

سرمایه رابطه استثمار نیروی کار و تولید اضافه ارزش است. بزرگی و کوچکی، مولد و غیرمولد بودن، دولتی و خصوصی یا تعاونی بودن، شکل حقوقی مالکیت، ضعف و شدت استثمار، نوع تولیدات و قلمروهای خاص برنامه ریزی روند کار یا هر صفت دیگری که این رابطه را بدان متصف کنند، به هیچ وجه و تحت هیچ شرائطی، هیچ نوع تغییری در فلسفه وجودی و اساس تعریف سرمایه پدید نمی آورد. مالک سرمایه حتی بزرگترین سرمایه ها می تواند پدیده ای با نام و نشان اتحادیه کارگری» باشد و « اتحادیه سراسری کارگران سوئد»!!! از این جمله است. شرکتی که LO از طریق سهام خود در مالکیت آنها سهیم است، عموماً از انحصارات صنعتی و مالی بسیار بزرگ بین المللی می باشند. شرکت معروف « هنس و موریس» که LO بیش از ۱۰٪ سهام آن را داراست، در زمره درنده ترین و خونخوارترین انحصارات تولیدی و تجاری دنیا است. فیلم ها، گزارشات و اسناد بسیار تکان دهنده ای که در زمینه درجه شدت استثمار کودکان خردسال فیلیپینی و سایر کشورهای جنوب شرقی آسیا انتشار

یافته است، در طول سالهای اخیر امواج نیرومندی از اعتراض سراسری انسان های کارگر و فرودست دنیا را نسبت به حدت توحش این انحصار در بهره کشی از کار کودکان برانگیخته است. تأثیر گستردگی این اعتراضات به گونه ای بوده است که تا امروز و پس از گذشت چند سال از انتشار اسناد یاد شده هنوز هم بچه های خردسال سوئدی هر لباس تازه خریداری شده خود را با کنجکاوی کودکانه ای مورد واری قرار می دهند، تا اگر مارک تجاری هنس و موریس بر آن ممهور باشد، از پوشیدن آن خودداری ورزند. LO « اتحادیه سراسری کارگران سوئد»!! سهامدار بزرگ چنین تراست تولیدی و تجاری دنیاست. یک نکته شنیدنی در این گذر این است که در جریان انتشار گزارشات مربوط به استثمار وحشیانه اطفال آسیای جنوب شرقی توسط انحصار « هنس و موریس» با دستمزد روزی چند سنت، در هیچ کجا هیچ صدائی از سران LO به گوش هیچ انسانی نرسید.

LO علاوه بر « هنس و موریس» سهامدار شرکتی چون Astra Zeneca انحصار غول پیکر داروئی به میزان ۸٪ کل سرمایه شرکت و انحصاراتی چون SAS ، Electrolux ، Ericsson ، ABB ، FS- Banken ، Nokia ، SKF ، SCA ، Telia و Volvo است. جمع سرمایه اتحادیه کارگری!! در این تراست ها بالغ به ۲۴۰ میلیون کرون می شود. سرمایه های این بنگاهها و شرکت ها در سراسر دنیای حاضر از جنوب شرقی آسیا تا چین و بنگلادش و ایران و همه افریقا و امریکای لاتین دست به کار وحشیانه ترین شکل استثمار توده های طبقه کارگر بین المللی هستند. درآمد سالانه LO از محل همه این سرمایه گذاری ها بعلاوه سود حاصل از ۱۰ شرکت بزرگ تولیدی و مستغلاتی و تجاری که در مالکیت این اتحادیه قرار دارند در سال ۲۰۰۵ به رقم ۴۳۰ ۰۰۰ ۶۱۲ کرون رسیده است. این رقم صرفاً اضافه ارزشی است که از محل استثمار پرولتاریای بین المللی عاید کنسرن LO شده است.» اتحادیه سراسری کارگران سوئد» در همین سال علاوه بر درآمد فوق بالغ بر ۲۶۰ میلیون کرون نیز به صورت حق عضویت از کارگران عضو خود دریافت داشته است.

یک مسأله اساسی در اینجا توضیح مناسبات حقوقی مالکیت سرمایه ها در ساختار سراسری LO به عنوان یک کنسرن مالی و صنعتی و در همان حال به عنوان یک « اتحادیه کارگری»!! است. به بیان دیگر باید به بررسی این نکته پرداخت که مالکیت LO بر این سرمایه ها، در شکل حقوقی خود، متضمن مالکیت سرمایه دارانه چه آدمهائی است؟ و سیل اضافه ارزش های ناشی از استثمار کارگران دنیا که به این سرمایه ها تعلق می گیرد، مستقل از اینکه به سرمایه الحاقی تبدیل شوند و یا در شکلهای مختلف به درآمد مبدل گردند، نهایتاً نصیب چه افرادی می شود و خوان الوان کدامین قشر اجتماعی را الوان تر می سازد؟ پاسخ کاملاً روشن است. LO در قالب « اتحادیه کارگری»!! یک نهاد حقوقی و اداری جامعه موجود و بخشی از ساختار نظم اجتماعی سرمایه داری است. همه آنچه که در مورد سازمان کار و تقسیم کار درون یک کارخانه یا یک مرکز کار و تولید به عنوان ملزومات تحقق روند ارزش افزائی سرمایه موضوعیت و مبرمیت دارد در مقیاس وسیع و سراسری، در مورد کل جامعه کاپیتالیستی یا جهان سرمایه داری نیز به نحو اولی صادق است. برنامه ریزی پروسه خرید و مصرف نیروی کار با حداکثر ممکن بازدهی، بدون اختلال در روند تولید اضافه ارزش و تا سرحد امکان سازماندهی انحلال همه نارضائی ها، اعتراضات، خیزش ها و جنگ و ستیزهای کارگران در داربست مصالح و شروط بازتولید سرمایه، یکی از مهمترین ارکان حیات سازمان کار سرمایه داری است. دولت و مدنیت و ساختار نظم سیاسی و اجتماعی همگی اساس مشروعیت و بنیاد موضوعیت خود را از همین جا اتخاذ می کنند. LO نیز مستقل از هر نام و نشانی که با خود حمل می کند و مستقل از اینکه در درون خود با چه تناقضات حاد یا خفته و منکوبی مواجه است، در

مجموع بافتی از ارگانیزم سراسری سازمان کار سرمایه داری است. این نهاد متشکل از ارگان های متعدد تابعه خویش با تقسیم کار درونی خاص و شاخه های تشکیلاتی و اجرائی متناظر با این تقسیم کار می باشد. در این جا، در فراخنای این دستگاه گسترده بوروکراسی یا این شبکه ویژه اجرای نظم اجتماعی سرمایه داری شمار کثیری افراد در پست ها و سطوح و مأموریت های مختلف به صورت رؤسا، سیاستگذاران، اقتصاددانان، کارشناسان، برنامه ریزان، مشاوران، و عناوین دیگری از این نوع کار می کنند. این جمعیت نسبتاً کثیر در بنیاد صف بندی طبقاتی موجود درون جامعه، بخشی از طبقه سرمایه دار را تشکیل می دهند. اینان دست به کار اجرای همان نقشی هستند که کل دستگاه دولت سرمایه و سازمانهای عریض و طویل سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی دست اندرکار برنامه ریزی نظم سیاسی و تولیدی سرمایه به آن مشغول هستند. از موجودیت و بقای رابطه خرید و فروش نیروی کار دفاع می کنند، در تحمیل رابطه تولید اضافه ارزش بر طبقه کارگر نقش کارساز ایفاء می نمایند. به اعتبار موقعیت خود در سازمان اجتماعی کار سرمایه، در مالکیت سرمایه اجتماعی و سرمایه جهانی شریکند و با رجوع به نقش خویش در LO سهم بودن خاص آنان در مالکیت کنسرن LO نیز تضمین می گردد. اضافه ارزشهای انبوه تولید شده توسط توده های کارگر دنیا و تصاحب شده به وسیله سرمایه های LO، عملاً سرمایه های این جماعت است و طبیعتاً بخشی از آن نیز به ریخت و پاش و عیش و عشرت این استثمارگران اختصاص می یابد. پاره ای از این مدیران عالیمقام و رؤسای صاحب جاه، به یمن پست خود در LO عضو هیأت مدیره تراست ها و شرکتهای عظیم چند ملیتی هستند. شمار زیادی از این افراد به اعتبار سمت خود در «اتحادیه های کارگری»!! و موقعیت خویش در هیأت مدیره تراست ها از حقوق های چند میلیون کرونی در سال و از بیمه های شغلی (Falskärnkvartal چندین میلیون کرونی به گاه فسخ قرارداد استخدام برخوردار می باشند.

مالکان کنسرن اقتصادی LO عناصر حقوقی ساختار بوروکراسی LO هستند. جمعیتی که «زور رستم، کف حاتم، دم عیسی دارند» و «آنچه خوبان همه دارند اینها به یکجا دارند» هم صاحبان سرمایه های بزرگ هستند، هم نمایندگان طبقه کارگرند!!! هم در هیأت مدیره بزرگترین تراست های صنعتی و مالی، چگونگی برنامه ریزی تولید و کار سرمایه را تدبیر می کنند و هم از حقوق کارگران دفاع می نمایند!!! هم عضو کمیته اجرائی حزب سوسیال دموکراتند و از این طریق در رأس هرم قدرت دولتی بورژوازی قرار دارند و هم جنبش کارگری سوئد را در مقابل نظام سرمایه داری رهبری می نمایند!!! می گویند آوازه «زنحیر عدالت انوشیروان ساسانی بر تیسفون» پس از سالها، فقط یک خر را فریب داد. آوازه نمایندگی جنبش کارگری سوئد توسط LO نیز در عالم واقع توده های کارگر سوئد را متوهم نساخته است. شمشیر دمکولوس بورژوازی بر سر هر تحرک ضد سرمایه داری و شورائی و سوسیالیستی طبقه کارگر است که LO را به عنوان اتحادیه کارگران!! بر جنبش کارگری سوئد تحمیل نموده است.

جنبش کارگری سوئد و LO

منتهی شدن فرایند سازمانیابی توده های کارگر سوئد به ظهور LO یا انحلال کل قدرت پیکار طبقاتی جنبش کارگری این کشور در باتلاق بخشی از سازمان کار جامعه سرمایه داری و یک کنسرن عظیم اقتصادی، همسان هر حادثه دیگر تاریخ هیچ تقدیر سرنوشت یا هیچ امر مقدر و محتومی نبوده است. طبقه کارگر سوئد به طور قطع می توانست در مسیر دیگری و به شکلی دیگر سازمان یابد. توده های وسیع فروشنده نیروی کار در این بخش از جهان

یا هر بخش دیگر جنبش کارگری بین المللی به طور اتم و اکمل از این ظرفیت برخوردار بوده است که ضد سرمایه داری و در راستای نابودی سرمایه داری متحد و متشکل گردد. درست به همانگونه که از همه ظرفیت لازم برای فروغلطیدن به بی راهه سیاه رفرمیسم راست سندیکالیستی و سوسیال دموکراتیک نیز برخوردار بوده است. چرا چنان نشد؟ و چرا چنین شده است؟ پرسشی است که باید برای یافتن پاسخ آن، به تاریخ رجوع کرد و سرگذشت جنبش کارگری این کشور را در متن سرگذشت تاریخی جنبش کارگری دنیا مورد کندوکاو قرار داد.

طبقه کارگر سوئد در قیاس با همزنجیران خود در کشورهای دیگر اروپائی، بسیار دیر وارد میدان مبارزه متحد، متشکل و سراسری شد، اما نقطه عزیمت وی در جستجوی مسیر تشکل و دورنمای مبارزه طبقاتی با کارگران همه جای دیگر دنیا طبیعتاً یکسان بوده است. نخستین بارقه های تلاش کارگران این کشور برای سازمانیابی، در ربع آخر قرن نوزدهم پدیدار می گردد. سال هائی که توده های کارگر سوئد، مرگبارترین شرائط کار و استثمار و بی حقوقی اجتماعی را تحمل می کنند. دستمزدها به صورت رقت باری پائین است و بر محور ۱۱ کرون در هفته دور می زند و حتی در آخرین سالهای این پریود از ۲۴ کرون در هفته تجاوز نمی کند. ساعات کار بطور وحشتناک بالاست و کارگران مجبورند که در تمامی روزهای هفته هر شبانه روز بین ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار کنند. توده های کارگر حق تغییر محل سکونت خویش را ندارند. هیچ کارگری مجاز نیست که در روزها و هفته های طولانی حتی برای ساعتی محوطه کارگاه را ترک نماید. شرائط کار طاقت فرساست و ضرب و شتم و تحقیر و توهین به کارگران در همه جا به شدت حکمفرما است. فقر بیداد می کند و درست در همان حال هیچ انسان فقیری اعم از کارگر یا غیرکارگر حق اختیار محل سکونت خود را ندارد. فشار و خفقان و بیحقوقی اجتماعی نیز در بالاترین میزان ممکن بر کارگران تحمیل می گردد.

در چنین شرائطی کارگران لنگان لنگان پا به میدان مصاف می نهند و در حالی که مثلاً طبقه کارگر فرانسه در انقلاب ۱۸۴۸ لوله تفنگ خود را به سینه بورژوازی فشار داده است یا به قول مارکس جامعه را دو شقه کرده است، در اینجا هنوز حتی هیچ اعتصاب اسم و رسم داری در هیچ مرکز کار و تولیدی به وقوع نپیوسته است. یک چیز کاملاً روشن بود. تنفر از وضعیت موجود در وجود همه کارگران غوغا می کرد، همه از سرمایه داران به اندازه کافی نفرت داشتند. هیچ کس نبود که از فشار روزانه کار، از فقر و تهیدستی و سطح نازل دستمزدها، از نارواییها و جنایاتی که لحظه به لحظه بر همه وجودش سنگینی می کند، از تحقیرها و ضرب و شتم و زورگونی کارفرمایان با همه وجود خویش عاصی نباشد. سطح مبارزه کارگران نازل بوده است اما خشم و کینه و نفرت آنها نسبت به شرائط کار و زندگی، به هر چه که از سرمایه می جوشد و به هر آنچه که از رابطه خرید و فروش نیروی کار بر می تابد بی مرز بوده است. کارگران اینجا و آنجا شروع به ساختن انجمنهای کوچک محلی می کنند. نخستین اعتصاب بزرگ در سال ۱۸۷۹ از درون صنایع چوب ایالت سونسوال زبانه می کشد. ۴۰۰۰ کارگر به طور متحد دست از کار می کشند و خواستار جلوگیری از کاهش دستمزدها می شوند. این اعتصاب به دستور حاکم وقت ایالت Curry Treffenberg به شکلی بسیار دژخیمانه سرکوب می گردد. حاکم شخصاً دست به تشکیل بیدادگاه ویژه می زند. ۱۰۰۰ تن از کارگران اعتصابی را از کار اخراج و با هتاک و کتک از کارخانه بیرون می کند. عده کثیری به پرداخت جریمه های سنگین محکوم می شوند. رهبران اعتصاب راهی سیاهچال می گردند. درس مهمی که توده های کارگر از این شکست فرا می گیرند این بوده است که با انجمنهای محقر محلی نمی توان علیه سرمایه داران

مبارزه کرد و در مقابل ماشین قهر و سرکوب سرمایه مقاومت نمود. زمزمه ایجاد تشکل سراسری در زبان کارگران نجوا می‌گردد و همزمان موج تنفر از استثمار و زورگویی و سفاکی سرمایه داران بیش از پیش در فضای زندگی و فکر کارگران فرا می‌پیچد. دو سال پس از اعتصاب بزرگ کارگران چوب سونسوال و سرکوب شدید آن توسط نیروهای نظامی والی استان، این بار اعتصاب دیگری توسط کارگران معدن استکهلم سازمان داده می‌شود. شمار اعتصاب‌کنندگان در آغاز ۲۰۰ نفر بوده است اما با پیوستن کارگران ساختمان به آنها در همان دقایق اول به ۲۰۰۰ نفر می‌رسد. کارگران گامی به جلو بر می‌دارند و حلقه پیکار متحد را به خارج از محدوده کارگاه بسط می‌دهند. با این وجود دلهره و هراس از شکست راه را برای گوش دادن به راهبردهای تسلیم طلبانه در میان آنها باز می‌نماید. گرایش عمیقاً لیبرالی و سرمایه ستایانه به رهبری فردی به نام Anton Nyström به کارگران هشدار می‌دهد که اعتصاب آنها از پیش شرط‌های لازم پیروزی برخوردار نیست و چاره کار بازگشت به کارگاه‌هاست. همین گرایش در متن جنب و جوش‌های رو به توسعه کارگران دست به کار تنظیم یک میثاق برای سازمان دادن جنبش کارگری سوئد می‌گردد. متحد شدن کارگران و کارفرمایان در درون یک اتحادیه!!! شالوده رهنمودها و اساسنامه نویسی این گرایش برای سازمانیابی کارگران است.

شمار اعتصابات رو به افزایش رفت و در فاصله میان ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۹ از ۷ بار به ۳۶ بار و بتدریج به ۵۰ بار و بیشتر در سال رسید. در طول این دوره است که فعالین سوسیال دموکرات بر پایه نفوذ نسبتاً وسیع خود در جنبش کارگری از توده‌های کارگر می‌خواهند که حول پلاتفرم و برنامه دیگری دست به اتحاد و سازمانیابی خویش بزنند. شنیدنی است که پلاتفرم سوسیال دموکراسی در غالب بندهایش با آنچه که گرایش راست لیبرالی تنظیم کرده بود تفاوت چندانی نداشت. هر دو پلاتفرم به کارگران توصیه می‌کرد که به خاطر رعایت مصالح سودآوری سرمایه‌ها، از اعتصاب خودداری کنند و به جای آن برای حصول توافق با کارفرمایان تلاش نمایند. مشترکات دیدگاهها و انتظارات هر دو برنامه در حدی بود که با اندکی جرح و تعدیل، هر دو گرایش مذکور بر سر مطالبات، اهداف و چگونگی سازمانیابی جنبش کارگری و راهکار مبارزه کارگران به توافق رسیدند و در درون پاره‌ای انجمنهای پراکنده کارگری با هم متحد گردیدند. این توافق زیر فشار تناقضات و کشمکشهای جاری درون جنبش کارگری به سرعت از هم پاشید و متعاقب آن کارگران در مناطق مختلف کشور شروع به سازماندهی خویش کردند، به گونه‌ای که شمار کلوبهای کارگری در زمانی کوتاه از مرز ۳۴ گذشت. در سال ۱۸۸۸ کمیته ائتلاف دو گرایش منحل شد و متعاقب آن سوسیال دموکرات‌ها کوشیدند تا تجارب سازمانیابی کارگران در کشورهای دیگر را به شیوه‌های مختلف در میان توده‌های کارگر سوئد تبلیغ کنند. گفتگو برای تأسیس اتحادیه سراسری کارگران برای نخستین بار در ماه آگوست سال ۱۸۸۹ آغاز شد. کمیته‌ای که با همین منظور در شهر یته بوری (گوتمبرگ) تشکیل شده بود ۴ پرسش مهم را به این شرح پیش روی خود قرار داد.

۱. همکاری کارگران یک رشته صنعت و کار چگونه محقق می‌گردد؟
۲. همکاری میان کلوبهای مختلف کارگری چگونه خواهد بود؟
۳. این همکاری در سطح روابط میان کارگران کشورها چه شکلی به خود خواهد گرفت؟
۴. چه عواملی محتوای مبارزه و نوع سازمانیابی کارگران حوزه‌های مختلف کار و تولید را از هم متمایز می‌کند و نیاز به تشکل‌های جداگانه را لازم می‌سازد؟

کمیته یته بوری پس از بررسی این پرسش ها، سرانجام طرح تشکیل اتحادیه سراسری کارگران ۳ کشور اسکاندیناوی، سوئد و دانمارک و نروژ با یک هیأت رهبری متمرکز و ایستاده در یکی از پایتخت های سه کشور را در دستور کار خود قرار داد.

ایده تأسیس اتحادیه سراسری در کمیته بالا شکل گرفت اما تا مدت ها هیچ اقدام عملی مشخصی در این راستا به وقوع نپیوست. بر اساس آنچه که تاریخنگاران جنبش کارگری سوئد نوشته اند ۴ سال پس از آن تاریخ ایده بالا مجدداً در کلوب کارگران تنباکوکار استکهلم توسط یکی از فعالین با نفوذ این کلوب به نام J.A. Westerdahl مطرح و مورد بررسی واقع می شود. Westerdahl طرحی را پیشنهاد نمود که سیاست همبستگی کارگران در مسأله دستمزدها Solidarisk löne politik نام گرفت. او اظهار امیدواری کرد که پیگیری این طرح توسط توده های کارگر در تداوم خود به در هم شکستن نظام سرمایه داری منتهی شود. اساس پیشنهاد وی این بود که کارگران هر سه کشور اسکاندیناوی با سازمانیابی متحد و مبارزه متشکل و به هم پیوسته خود، سطح معینی از دستمزد را به طور سراسری و در فاصله مرزهای ۳ کشور بر بورژوازی اسکاندیناوی تحمیل نمایند.

گفتگوی چگونگی سازمانیابی جنبش کارگری و مطالبات و انتظارات این جنبش با طرح سؤالات بالا، به شکلی جدی تر در میان بخش های مختلف طبقه کارگر سوئد پیگیری شد، اما این بحث ها بسیار زود با موضوعات مهم دیگری به هم در آمیخت. فعالین سوسیال دموکراسی بر اهمیت تشکیل یک حزب کارگری با افقها و راهکارهای سوسیال دموکراتیک تأکید نمودند و همزمان سرکردگان گرایش لیبرال رفرمیستی در مقابل این روایت تشکل کارگری صف آرائی کردند و به ستیز برخاستند. اینان خواستار استقلال جنبش کارگری از احزاب سیاسی شدند و مدعی آن گردیدند که آمیختن تشکلهای کارگری به احزاب اساس استقلال این جنبش را خدشه دار می سازد. این مباحثات برای مدتی توده های کارگر سوئد را به خود مشغول داشت و نتیجه طبیعی آن ظهور رویکردهای متفاوت برای تحقق پروسه سازمانیابی آنها بود. بخش وسیع کارگران از الحاق کلوبهای خویش به حزب سوسیال دموکرات استقبال نمودند و در مقابل جمعیت قابل توجهی نیز با تأثیرپذیری از لیبرال رفرمیسم راست خواستار ایجاد تشکیلات صنفی مجزا و مستقل از هر حزب سیاسی شدند. فعالین سرشناس کارگری عموماً نسبت به رویکرد نخست سمپاتی نشان دادند و در میان آنان کسانی مانند AC- Lindblad و Fredrik Sterky هر نوع انفصال جنبش کارگری از سوسیال دموکراسی را سخت به باد انتقاد گرفتند.

در روز یکشنبه ۲۱ جولای ۱۸۹۷ سمیناری در شهر استکهلم برگزار گردید. در این سمینار بر اساس آنچه که مورخان ذکر کرده اند، نمایندگان بیشتر کلوبهای کارگری متشکله در رشته های مختلف کار و تولید شرکت نمودند. این کلوب ها عبارت بودند از: کارگران نجار، ریخته گران، کارگران آهن و منال، خیاطان، کفاشان، کارگران دخانیات، کارگران بخش ساختمان، رنگ کاران و نقاشان، کارگران چاپ، ترانسپورت، کارگران بخش باغبانی، کارگران معادن. در این سمینار سازمانهای مختلف کارگری شهرهای Landskorona، Göteborg، Lund، Söderhamn، Kristianehamn، Stockholm، Nörköping نیز حضور یافتند. سمینار توسط Ernest Blomberg از طرفداران الحاق انجمنها و سازمانهای کارگری به حزب سوسیال دموکرات افتتاح شد و در همان نخستین گام قطعنامه ای را به تصویب رساند که به موجب آن تهیه یک اساسنامه برای اتحادیه سراسری کارگران سوئد در دستور کار قرار می گرفت. موضوع بعدی مباحثات سمینار به تبیین رابطه سازمان سراسری کارگران و

حزب سوسیال دموکرات مربوط می شد. سمینار با ۹ رأی موافق در مقابل ۸ رأی مخالف مبرمیت این ارتباط را مورد تصویب قرار داد. سومین مسأله به تدقیق برخی نکات مربوط به چگونگی تحقق این رابطه اختصاص یافت.

از جمله این نکات تعیین میزان حضور هر کلوب و سازمان کارگری در حزب و تعیین شمار عناصر سازمان سراسری کارگران در کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات بود. سمینار به دنبال این مصوبات همه نهادها و انجمنهای کارگری کشور را موظف می ساخت که به حزب بپیوندند. در میان فعالین سرشناس جنبش کارگری عده ای به مصوبات مذکور رأی مخالف دادند. در میان این افراد که عموماً از نقد لیبرال رفرمیستی سوسیال دموکراسی عزیمت می کردند «Herman Lindquist» از همه معروف تر بود. سمینار با تصویب این نکات به کار خود پایان داد و در واقع تکلیف مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تعیین نمود!!! تبعیت طبقه کارگر سوئد از افقها، انتظارات و راه حل‌های سوسیال دموکراسی و انحلال جنبش ضد سرمایه داری های کارگر در این راه حلها و دورنما پردازیها، تمامی صدر و ذیل کار سمینار را تشکیل می داد.

سازمان سراسری کارگران سوئد LO از درون چنین فرایندی پا به عرصه حیات نهاد. این فرایند به نوبه خود از بطن شرائط تاریخی خاصی فراروئید که شاخص ها، ویژگی ها و تأثیرات آن بر جنبش کارگری سوئد بسیار قابل تعمق است. انترناسیونال اول کارگری به رغم تمامی درخشش ها و دستاوردهایش، زیر فشار پاره ای بن بست ها، کشمکشها و ناتوانائی ها بدون اینکه شالوده یک جنبش نیرومند ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدوری را در سطحی سراسری استوار سازد و یا حتی مصالح و ملزومات واقعی این کار را به گونه ای مؤثر فراهم آورد، به کار خود پایان داده بود. انحلال انترناسیونال به هر حال و مستقل از هر تعبیر و روایتی که در توضیح علل آن داشته باشیم برای کمونیسم و جنبش محو کار مزدوری پرولتاریا یک شکست جدی تلقی می شد. بخش قابل توجهی از طبقه کارگر اروپا، به ویژه انسان هائی چون مارکس، انگلس و جلوداران رادیکال این طبقه بگانه تشکیل انجمن بین المللی کارگران، نسبت به پیروزی قریب الوقوع کمونیسم و پایان عمر سرمایه داری امید جدی داشتند. آنان تأسیس انترناسیونال و سازمانیابی سراسری کارگران را نه صرف یک ضرورت عام پیکار علیه کار مزدی بلکه در عین حال راهکار لازم روز برای غلبه بر نظام سرمایه داری و کوبیدن آستان سوسیالیسم تلقی می کردند. پرولتاریای اروپا در آن روز به گونه ای کاملاً معکوس با امروز، عملاً و مصمم خود را در سنگر توفنده مبارزه برای برکندن پایه های حیات سرمایه داری می دید و برای حصول عاجل این انتظار پیکار می کرد. درست بر همین اساس انحلال انترناسیونال نقطه عطفی تعیین کننده در تاریخ مبارزه طبقاتی کارگران اروپا به حساب می آمد و نوعی عقب نشینی توأم با سردرگمی را در کارنامه کمونیسم طبقه کارگر به ثبت می رساند. این وضعیت با مؤلفه دیگری نیز تکمیل می گردید. روایت سوسیال دموکراتیک از شیوه تولید سرمایه داری، سوسیالیسم، نقش، اهداف و راهکارهای جنبش کارگری که از یکسوی کل مبارزه پرولتاریا و شالوده کار انترناسیونال اول را به دار رفرمیسم منحط سوسیال بورژوائی آویزان می ساخت و از سوی دیگر در قالب انترناسیونال دوم و احزاب سوسیال دموکرات خود را تداوم راه انجمن بین المللی کارگران، سوسیالیسم طبقه کارگر و وفادار به آموزشهای مارکس در مبارزه طبقاتی معرفی می نمود.

جنبش کارگری سوئد در متن چنین شرائط تاریخی مراحل جنینی رشد خود را آغاز کرده بود و بر خلاف همزنجیران خویش در فرانسه، انگلیس، آلمان، سوئیس، هلند، ایتالیا، بلژیک و برخی جاهای دیگر هیچ فاز

چشمگیری از حضور در مبارزه مؤثر طبقاتی، در پشت سر خود نداشت. جنبش کارگری در اینجا، در فضائی چشم می‌گشود که کل مسائل و مؤلفه‌های اساسی مبارزه طبقاتی پرولتاریا با حداکثر وارونه‌پردازی بر تمامی در و

دیوار آن نصب شده بود. همه راهها به ماندگاری سرمایه‌داری ختم می‌شد. متشکل شدن در مقابل صاحبان سرمایه عملاً اقدامی قلمداد می‌گردید که تمهید پیش شرط‌ها و مفروضات لازم برای تسلیم در مقابل نظام بردگی مزدی را دنبال می‌کرد. مبارزه با سرمایه‌داری راهکاری برای متقاعد کردن بورژوازی به امکان همزیستی مسالمت‌آمیز با طبقه کارگر بود. اعتصاب در مراکز کار و تولید نقش سلاحی مؤثر برای بازداشتن جنبش کارگری از تمرکز قوای طبقاتی و ورود به جنگ سرنوشت‌علیه اساس کار مزدی را ایفاء می‌کرد. مطالبات روز کارگران تضمین شرائط سودآوری سرمایه‌ها و بازتولید مطلوب سرمایه اجتماعی را بر کرده خود بار داشت. در این فضا خیزش خودجوش ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر یکر است شرنگ تلخ فرمیسم را در جام زرنمای ممهور با نام سوسیالیسم، به شریان بی‌قوام جثه ضعیف و نونهال خود پمپاژ می‌نمود و راه پرورش، سازمانیابی، افق‌یابی، آگاهی، استخوانبندی، نیرومندی و بلوغ طبقاتی خود را نه در مسیر کارزار علیه اساس سرمایه‌داری که در شوره زار پرافت سوسیال‌دموکراسی و فرمیسم و سازش با مناسبات بردگی مزدی جستجو می‌کرد. محصول این جهتگیری دور شدن هر چه بیشتر و بیشتر طبقه کارگر سوئد از محور واقعی مبارزه علیه رابطه خرید و فروش نیروی کار و غرق شدن در باتلاق چون و چرا برای چگونه فروختن نیروی کار خود به سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری بود. سازمان سراسری کارگران سوئد LO از درون این فرایند متولد شد و به نوبه خود نقش بستر، ظرف، فضای آموزشی و داربست پرورش و بلوغ این رویکرد بدفرجام را به عهده گرفت.

جنبش کارگری سوئد، LO و سوسیال‌دموکراسی

طبقه کارگر سوئد مبارزه طبقاتی و «سوسیالیسم» را در حجره‌های درس و پراتیک و افق‌نمایی سوسیال‌دموکراسی تلمذ کرد. در همین جا غسل تعمید شد. برد رادیکالیسم طبقاتی وی با سیستم متریک همین فرم از «سوسیالیسم» محاسبه و مین‌گذاری گردید. به او گفته شد که مبارزه طبقاتی آری!! سوسیالیسم آری!! سرنگونی بورژوازی آری!! حکومت کارگری هم آری!! همه اینها آری!! و سوسیال‌دموکراسی خود پرچمدار، جلودار و افق‌گشای همه این «آری‌ها» خواهد بود!!! دموکراسی پارلمانی، حق رأی آزاد، داشتن حزب سوسیال‌دموکرات، داشتن سازمان سراسری کارگران، عضویت در این سازمان و حزب، رأی به سوسیال‌دموکراسی و تسخیر اکثریت پارلمانی، اصلاحات به زیان سرمایه و به نفع بهبود زندگی کارگران، مالکیت دولتی سرمایه‌ها و نقش مسلط حزب سوسیال‌دموکرات در برنامه‌ریزی کار و تولید و نظم مدنی و سیاسی و اجتماعی و خیل این مسائل به عنوان پلکان واقعی تحقق همه آن «آری‌ها» و بزرگراه بدون مخاطره وصول «سوسیالیسم»!! و «نابودی سرمایه‌داری!!» در پیش پای توده‌های کارگر گسترده شدند. عضویت در LO عضویت اتوماتیک در حزب سوسیال‌دموکرات قلمداد گردید، اکثریت پارلمانی حزب، دولت کارگری نام گرفت. مبارزه برای تضعیف احزاب راست‌تر بورژوازی در پارلمان عین مبارزه طبقاتی اعلام شد. LO همه این توهمات را به صورت لحظه به لحظه در شیارهای مغز و ذهن و زندگی توده‌های کارگر القاء و آبیاری کرد.

به این ترتیب طبقه کارگر سوئد بر خلاف همزنجیران طبقاتی خویش در فرانسه، انگلیس، آلمان و برخی ممالک روز اروپا تا خواست راه مبارزه ضد سرمایه داری خود را از میان فضای سراسر مه آلود و جاده پرسنگلاخ مبارزه طبقاتی کورمال کورمال کندوکاو کند، یکباره خویش را با کوله بار مهیبی از دورنماسازیها، راهبردها، رؤیاهای عاجل و شیرین و راهکارهای ساده حصول انتظارات، هم پهلو دید. تاریخ حیات وی اساساً تاریخ حیات سوسیال دموکراسی شد. فعالین و پیشگامان همین جنبش بودند که حزب سوسیال دموکرات را بر پا کردند و متقابلاً حزب سوسیال دموکرات بود که LO را پایه گذاری نمود. توده های کارگر سوئد تاریخاً خود را فاقد « حزب سیاسی» تلقی نکردند!! و « حزب طبقه»!! نیز هیچ زمانی خود را بدون توده های کارگر و نیازمند جلب و جذب و سازماندهی آنها احساس ننمود!! کارگران سوسیالیسم را در سوسیال دموکراسی دیدند و لکوموتیو تحول تاریخ را نه انقلاب و نه مبارزه علیه اساس کار مزدی، که طواف پارلمان و رفرم ممکن و مقدور روز فهمیدند. نخستین لیدر حزب (Fredrik Sterky) فعال سرشناس دست به کار تأسیس سازمان سراسری کارگران بود و عناصر ذینفوذ و مؤثر سطوح مختلف تشکیلات LO همه تک تک چهره های زبده سوسیال دموکرات بودند. حرف نخست حزب و بنیانگذار سرشناس آن (August Palm) به توده های کارگر این بود که راه انقلاب به گورستان است و رفرم تنها صراط مستقیم در پهنه جدال با بورژوازی است!!! او به کارگران هشدار داد که راه سوسیالیسم از پیچ و خم تلاش آرام و مسالمت آمیز برای حصول حق رأی همگانی و احراز اکثریت پارلمانی عبور می کند و توفیق در این گذر مترادف با عروج به ارتفاعات قدرت و تدارک قوا برای برپائی بهشت موعود است. یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات (Sven Aspling) در تشریح شالوده نظرات August Palm می نویسد: « او در همان لحظه نخست به دکترین انقلاب و به تمامی سخنگویان این دکترین پشت نمود و ایده انقلاب را مردود اعلام کرد. او آرمان سوسیال دموکراسی و راه تحقق این آرمانها را برای کارگران توضیح داد و تصریح کرد که استیفای حق رأی همگانی و تلاش برای اصلاحات سوسیالیستی اساسی ترین وظائفی هستند که بر دوش طبقه کارگر سنگینی می کند. او جنبش کارگری را به راهی سوق داد که راه رفرمهای دموکراتیک و ساختمان جامعه رفاه بود»

رفرم، دموکراسی، جامعه رفاه، اجتناب از هر نوع خشونت و رد هر نوع رویکرد انقلابی تبدیل به مسائلی شدند که کل فضای استنشاق سیاسی و تمامی تار و پود آموزش های اجتماعی و فکری توده های کارگر سوئد را در خود فرو پیچید. سوسیال دموکراسی به صورت بسیار جدی در عمق جنبش کارگری و به عنوان نیروی اندرونی فعال و چاره پرداز!!! این جنبش آنچه را بر زبان می راند، به پراتیک مبدل ساخت. به کارگران القاء شد که سرمایه داری را باید حتماً اصلاح کرد!!! و هیچ دریچه ای به سوی انقلاب برای تغییر یا محو آن وجود ندارد. به آنان یاد داده شد که سازمانیابی مبارزه طبقاتی اساساً مترادف با متشکل شدن علیه اساس سرمایه داری و برای جنگ و ستیز با مناسبات کار مزدوری نیست، بلکه برای انجام اصلاحات دموکراتیک و گذاشتن سنگی بر روی سنگ، در کار ساختمان « جامعه رفاه مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار است»!!! بر همین اساس زمانی که کارگران زیر فشار شدت استثمار سرمایه و بیحقوقی مرگبار ناشی از توحش بورژوازی قادر به تهیه هیچ آونکی برای خویش نبودند، سوسیال دموکراسی به آنها یاد داد که چاره کار نه در فشار بر سرمایه، بلکه در تأسیس نهادهائی از نوع HSB، جلب همکاری بورژوازی برای برپائی این « تعاونی ها» و استقبال از همکاری مسالمت آمیز میان کار و سرمایه است. در همین راستا برای حل مشکل آموزش اولیه کارگران نیز به جای دمیدن در صور مبارزه طبقاتی و تحمیل

این حقوق اولیه توده های کارگر بر بورژوازی، یگراست طرح تشکیل ABF را در پیش روی کارگران قرار داد. طرحی که بورژوازی نیز از آن استقبال نمود و با برپائی TBV در توسعه آن شریک شد. سوسیال دموکراسی به عنوان گرایشی در اندرون جنبش کارگری سوئد فقط با توده های کارگر در گفتگوی مستمر

نبود، بالعکس هر سخن او با کارگران سخنی با بورژوازی سوئد را همراه داشت. تمکین به آنچه که مصالح رشد و توسعه و ماندگاری پروسه بازتولید سرمایه است در همه جا و در همان دقایق نخست تولد سوسیال دموکراسی شالوده همدلی این گرایش و لیبرالیسم بورژوازی را استوار ساخته بود. هر دو گرایش در جنبش کارگری فعال بودند، هر دو برای متشکل نمودن کارگران تلاش می کردند. هر دو به ضرورت اتحاد کارگران در چهارچوب وفاداری به نظام سرمایه داری باور داشتند و از آن دفاع می نمودند. هر دو خواستار آن بودند که توده های کارگر به صورت سازمان یافته نیروی پیاده نظام جنبش اصلاحات بورژوازی باشند و مهمتر از همه اینها هر دو بسیار همدل و هم رأی خواستار در هم کوبیدن و سلاخی هر جنب و جوش ضد کار مزدی و کمونیستی در میان طبقه کارگر بودند. اختلافات دو گرایش به طور غالب در پرتو مشترکات مهم آنها با صلح و صفا حل می گردید. پیش تر دیدیم که آنان حتی در بحث سازمانیابی جنبش کارگری تا حد قبول یک تشکیلات واحد برای کارگران و سرمایه داران پیش رفتند!!! بعدها نیز در شرائطی که هنوز توده های طبقه کارگر بعنوان « آدمهای بی بضاعت و فاقد استطاعت مالی حق رأی»!!! و نه بعنوان محکومان استثمار و بردگی و بیحقوقی و ستم و شرارت سرمایه از مشارکت در انتخابات پارلمان محروم بودند، Hjalmar Branting چهره تاریخی و دومین لیبر حزب سوسیال دموکرات با آراء شبکه ها و جریانات لیبرال بورژوازی که به یمن استثمار کارگران از پول مکفی و حق رأی آزاد!!! برخوردار بودند، پا به عرصه مبارات انتخاباتی گذاشت و وارد پارلمان گردید.

LO به ادعای سران سوسیال دموکراسی در سالهای ۱۸۹۰ به لحاظ موفقیت در جلب توده های کارگر و سازمان دادن آنان در درون خود به طور نسبی و با توجه به جمعیت طبقه کارگر سوئد به یک اتحادیه بی نظیر یا حداقل کم نظیر در دنیای روز مبدل شد. حزب سوسیال دموکرات خوب می دانست که حصول حق رأی همگانی در جامعه یعنی گسترش مستقیم نقش سازمان سراسری کارگران در تعیین نمایندگان پارلمان و این به نوبه خود یعنی افزایش بیش و بیشتر شانس حزب برای تسخیر ماشین دولتی سرمایه داری در آینده، چیزی که رهبران سوسیال دموکرات آن را دولت کارگری دموکراتیک برای انجام اصلاحات سوسیالیستی و ساختمان جامعه رفاه نام می نهادند. بر اساس آمارها شمار کارگران عضو LO در پایان دهه یاد شده از صد هزار فراتر رفت و درست بر همین اساس سوسیال دموکراسی و LO موفق شدند که مبارزات بسیار وسیعی را برای گرفتن حق رأی همگانی سازمان دهند. در روز ۱۵ مای ۱۹۰۲، بیش از ۱۲۰۰۰۰ کارگر در کلیه مراکز کار و تولید دست از کار کشیدند و اعلام داشتند که تا زمان الغاء شرط ثروت برای مشارکت در انتخابات همگی به اعتصاب ادامه خواهند داد. مقاومت مراکز قدرت با گسترش اعتصاب کارگران مواجه شد، میتینگ ها و تظاهرات خیابانی اعتصابات را تکمیل کرد. بخش های لیبرال بورژوازی نیز به سیاق گذشته با سوسیال دموکراسی همصدا شدند و بالاخره محافظه کاران در قدرت مجبور گردیدند که در مقابل اراده کارگران سر تسلیم فرود آورند. طبقه کارگر سوئد موفق شد، اما در بطن موفقیت خویش صفحه ای از شکست را هم در تاریخ حیات مبارزه طبقاتی خود ورق زد. آنان صاحب حق رأی شدند و تردیدی نیست که باید برای گرفتن این حق هر چه وسیع تر و نیرومندتر مبارزه می کردند. مشکل اساسی آن بود، که این «

حق رأی» به جای آنکه سکوی خیزشی برای تعرض نیرومندتر آنها علیه سرمایه شود، به طوقی برای قبول جاودانگی بردگی مزدی بر گردن آنها مبدل گردید. حق رأی در نظام کاپیتالیستی ابزاری برای سلب تمام و کمال حق کارگر در پایان دادن به موجودیت این مناسبات است. اما از دید جنبش آگاه ضد کار مزدی گامی در پیشبرد

مبارزه و عروج از سنگری به سنگر دیگر برای سازمان دادن مبارزه آگاهتر و افق دارتر علیه بردگی مزدی است. آنچه در مورد کارگران سوئد رخ داد، یا به عبارتی پر شمول تر هر جا که کارگران گرفتن این «حق» را در خارج از روند رویکرد ضد کار مزدی دنبال کردند، لاجرم بر روی قدرت پیکار ضد سرمایه داری خود پل بستند و این توانائی و ظرفیت و قدرت را در داربست رفرمیسم بورژوائی منحل ساختند. کارگران سوئد در معیت حزب سوسیال دموکرات چنین کردند. آنان «حق رأی» گرفتند و همزمان به بورژوازی تعهد دادند که به جای مبارزه علیه اساس سرمایه داری و به جای تمرکز قوای طبقاتی خود در مصاف با سرمایه هر چند سال یکبار به صورت بسیار آزاد!!! پای صندوق های رأی خواهند آمد و به گونه ای بسیار دموکراتیک و مسالمت آمیز به بورژوازی رأی خواهند داد تا نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی رابطه خرید و فروش نیروی کار و مصالح سودآوری سرمایه ها را بر شرائط کار و زندگی و کل هست و نیست اجتماعی آنها تحمیل نماید.

این نکته قابل تعمق است که بورژوازی سوئد به رغم تمامی تحجر نهادین تاریخی و طبقاتی خویش، اهمیت مماشات با اصلاحات سیاسی سوسیال دموکراسی و خلوص انطباق این اصلاحات با منافع روز و آتی نظام سرمایه داری را بسیار خوب درک کرده بود. ۷ سال پس از این تاریخ ۳۰۰۰۰۰ کارگر سوئدی، یا به بیان دیگر جمعیتی نزدیک به ۳ برابر شمار کارگران اعتصابی سال ۱۹۰۲ به فراخوان LO در همه نقاط مختلف کشور دست از کار کشیدند تا مطالبات نازل و اولیه خود مشتمل بر ۴۸ ساعت کار در هفته و افزایش دستمزد را بر سرمایه داران تحمیل نمایند. این اعتصاب با همه وسعت و کثرت کارگران شرکت کننده توسط بورژوازی در هم شکسته شد. توده های کارگر موفق به حصول هیچکدام از خواسته های خود نشدند. سرمایه داران به صورت جدی مقاومت نمودند و LO بدون رسیدن به هیچ نتیجه ای فرمان ختم اعتصاب و بازگشت کارگران به کار را صادر نمود. بورژوازی با درایت انسان ستیزانه طبقاتی خود فرق میان این دو اعتصاب را بسیار خوب تعمق نموده بود. اعتصاب دوم با اینکه صرفاً ناظر بر بهبود شرائط کار و معیشت و زمان کار کارگران بود به شدت با مقاومت سرمایه داران و دولت مواجه گردید، اما اعتصاب دوم در عین اینکه یک مطالبه سیاسی را دنبال می کرد نه فقط با مقاومت حاد بورژوازی رو به رو نشد که حتی بخشی از بورژوازی نسبت به آن سمپاتی نشان داد. این اعتصاب نسخه پیچی حزب سوسیال دموکرات برای انحلال قدرت پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر در پارلمانتاریسم بورژوازی و تمکین کارگران به ماندگاری بردگی مزدی را با خود حمل می کرد، به همین دلیل کنار آمدن با مانیفست آن هر چند نوعی عقب نشینی در مقابل جنبش کارگری و متضمن سست شدن بندهای دیکتاتوری بود، اما برای بورژوازی عملی عقلانی و حزم اندیشانه تلقی می گردید. محاسبه ای در همین داربست اما با داده های مختلف برای سوسیال دموکراسی نیز مطرح بود. در اینجا نیز اعتصاب اول استقرار شالوده قدرت حزب سوسیال دموکرات را دنبال می کرد و به همین دلیل برای پیروزی آن، همه چاره اندیشیهای لازم صورت می گرفت. پافشاری بر خواباندن چرخ تولید در سطحی سراسری، تکمیل اعتصابات با خیزش های خیابانی و سازمان دادن مقاومت برای مدتی طولانی، همه و همه در دستور کار قرار داشت. عکس قضیه در مورد چگونگی اجرا و پیشبرد مسائل مربوط به اعتصاب دوم صدق می کرد. ترجیح

بند حرف سران LO و زعمای سوسیال دموکراسی این بود که توده های کارگر باید بر مسالمت جوئی و وفاداری به بالاترین پرنسپ های نظم (Lugn och Diciplinerade former) پافشاری نشان دهند!!!

طبقه کارگر سوئد در فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و کلاً فکری معینی که سوسیال دموکراسی و سازمان سراسری کارگران LO، در ساختار حیات طبقاتی وی ایجاد نموده بود، پیروزی حزب سوسیال دموکرات در حصول «حق رأی همگانی» را پیروزی جنبش خویش پنداشت!!! و این پیروزی!!! را گامی در صعود به پلکان قدرت تصور کرد. از شکست اعتصاب سپتامبر سال ۱۹۰۹ هیچ درسی برای تعمیق مبارزه ضد سرمایه داری خویش نیاموخت، نقاط ضعف اساسی اعتصاب یعنی گریز از اعمال قدرت مؤثر طبقاتی علیه سرمایه، پای بندی به مسالمت و نظم و قانونیت و اصول بردگی مزدی و سازمانیابی مبتنی بر حق مداری و حقانیت استثمار کاپیتالیستی را اصلاً در زمره دلایل شکست ارزیابی ننمود، بالعکس سران LO به وی تفهیم نمودند که باید در چهارچوب همین نظم و قانونیت و قانونمداری راه تحقق آمال و نیل به زندگی مرفه را پیدا کرد. سوسیال دموکراسی همه جا در پیش روی وی بساط موعظه پهن نمود و سران حزب بر بالای همه منابر و عطر در گوش او خواندند که مشکل کار در ناقص بودن و محدود ماندن «حق رأی» است و باید برای رفع این محدودیت مبارزه را در جمیع جهات و در میان همه اقشار اجتماعی عمق و بسط داد. سرانجام حزب سوسیال دموکرات در انتخابات سال ۱۹۲۰ موفق به تشکیل دولت شد و توده های کارگر سوئد پیروزی حزب را به عنوان پیروزی طبقه خود جشن گرفتند!!!

در زمینه رابطه ارگانیک و اندرونی میان LO و سوسیال دموکراسی نکات بسیار ظریف و پیچیده ای وجود دارد که درک تاریخ جنبش کارگری سوئد بدون تعمق آنها هیچ آسان نیست. بر اساس اساسنامه LO هر کارگر عضو این سازمان به صورت اتوماتیک عضو حزب سوسیال دموکرات نیز می شد، اما درست در همان حال او به عنوان عضو این تشکیلات و LO به عنوان سازمان سراسری این کارگران باید سنت اجتناب از حضور مستقیم در مبارزه سیاسی را رعایت می کردند!! معنای واقعی این ارتباط و معیارهای سیاسی و طبقاتی متناظرش این بود که کارگر به عنوان کارگر و تشکل کارگری به عنوان تشکل توده های کارگر نباید هیچ تمایلی به مبارزه سیاسی نشان دهند. مبارزه سیاسی کار حزبی است که خود را حزب کارگران می داند و دخالت توده های کارگر در این مبارزه از طریق صف بندی آنها در پشت سر این حزب و اطاعت از سیاست ها و فرامین صادره حزبی تأمین و تضمین می گردد!!! کارگر و طبقه کارگر تنها در چهارچوب عضویت حزبی می تواند سکandar امور سیاسی و مبارزه سیاسی گردد!!! و به زبان بسیار ساده و شفاف در گستره سیاست معینی که قرار است پاسدار نظم تولیدی و مدنی و اجتماعی و سیاسی سرمایه باشد می تواند میدان دار مبارزه سیاسی شود!!! توده های کارگر در خارج از مدار سیاستهای تعیین شده حزب سوای فروشنده نیروی کار هیچ موجود دیگری نیستند و هیچ حق و حقوق دیگری به آنها تعلق نمی گیرد. آنان در بیرون از این مدار فقط حق دارند که به عنوان عضو اتحادیه کارگری در دایره تصمیم گیریها و رویکرد این اتحادیه دست به مبارزه صنفی و سندیکالیستی بزنند. مبارزه آنها در آخرین برد اجتماعی خود مبارزه ای معطوف به تعیین حد و حدود بهای بازتولید نیروی کارشان خواهد بود و هیچ ربطی به هیچ نوع دخالتی یا اظهار نظری پیرامون چگونگی برنامه ریزی کار و تولید حتی برنامه ریزی کاپیتالیستی کار و تولید نخواهد داشت!!! این جوهر کلام سوسیال دموکراسی در تعریف رابطه خود با جنبش کارگری بود و این دقیقاً درونمایه و صدر و ذیل همان پنداری است که از پایان قرن نوزدهم تا امروز در همه نقاط دنیا در اشکال مختلف و در بسیاری موارد حتی زیر علم و کتل نقد سوسیال دموکراسی توسط رفرمیسم راست و چپ و به ویژه از طریق دومی در

جنبش کارگری بین المللی تبلیغ و تنفیذ شده است. دکترینی که از مجاری انترناسیونال دوم و احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی و شمالی به بلشویسم و جنبش کارگری روسیه راه یافت و سپس از طریق کمینترن و وارثان شکست انقلاب اکتبر به ترجیع بند نظریه پردازیهای ناسیونال چپ کشورهای شرق و امریکای لاتین و به

راهکار تسلط گروههای ناسیونالیستی بر جنبش کارگری این ممالک تبدیل گردید.

LO توده های کارگر سوئد را به دار استنباط فوق از جنبش طبقاتی، سازمانیابی این جنبش و رابطه اش با مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم و ستیز با سرمایه داری حلق آویز کرد و برای طبقه کارگر اسکاندیناوی سنت شد که کل موجودیت و قدرت مبارزه سیاسی و طبقاتی خود را یکجا در باتلاق پای بندی به میثاق سوسیال دموکراسی منحل و مضمحل سازد. حزب سوسیال دموکرات نیز گام به گام این آموزش را تکمیل نمود. به کارگران گفت که همه راهها در درون همین نظم اجتماعی موجود برای تأثیر گذاری بر چند و چون مناسبات سرمایه داری باز است. برای این کار فقط باید نهادها و سازمانهای خاص آنها را ایجاد نمود. نهادها و ارگانهایی که همگی در خدمت جاودانه ساختن کار مزدوری هستند. همه و همه آلترناتیو مبارزه طبقاتی می باشند، اما با آویختن به آنها می توان توافق نظام سرمایه داری را با زندگی راحت تر و مرفه تر به دست آورد!!! سوسیال دموکراسی تصریح کرد که باید برای احقاق هر حقی خواستار ایجاد نهادی شد. نهاد رفع تبعیض!! نهاد برابری زن و مرد!! نهاد همبستگی بین المللی!! نهاد حقوق کودکان!! نهاد دفاع از حقوق مستأجران، کانون حمایت از اقلیت های قومی، سازمان های عریض و طویل جوانان، بازنشستگان، معلولان، زنان، سالمندان و صدها تشکیلات و ارگان و نهاد دیگر که هر کدام نقش یک بدیل فرمیستی و تسلیم طلبانه را برای سنگرهای مبارزه طبقاتی ضد کار مزدی کارگران به عهده گرفتند. توده های کارگر از LO و سوسیال دموکراسی آموختند که اینقدر مجاری متنوع پر پیچ و خم برای چانه زدنهای جوراجور با بورژوازی وجود دارد که اساساً هیچ نیازی به هیچ نوع مبارزه ای علیه اساس سرمایه داری نباید مشغله ذهن هیچ کارگری بشود.

سوسیال دموکراسی بر پایه چنین تدارک و بستر سازی در جنبش کارگری سیاست های خود را به پیش برد. چند سال پس از حصول و تثبیت حق رأی همگانی برای افراد ۲۴ سال به بالا، با وثیقه کردن فازهای دیگری از مبارزات طبقه کارگر موفق شد که موانع سر راه مشارکت وسیع کارگران در انتخابات پارلمان را از میان بردارد. جمعیت زنان نیز از حق رأی برخوردار شد و این امر همانگونه که بالاتر دیدیم پیش شرط های لازم برای تشکیل دولت توسط حزب سوسیال دموکرات را تأمین کرد. ۸ سال پس از این تاریخ لیدر معروف حزب Per Albin Hansson در جریان یک نطق بسیار مهیج انتخاباتی حرف اول و آخر سوسیال دموکراسی را برای کل توده های کارگر بطور کاملاً شفاف باز نمود. او گفت: «پیرامون جامعه، دولت و کمونها به عنوان ارکان خانه مشترک (Den gemmensamma hemmet) خانه مردم (Folkhemmet) خانه شهروندان (medborgarhemmet) به مناسبت های مختلف صحبت کرده ایم، من تأکید می کنم که گزینه بنیادی جامعه ما اشتراک و احساس مشترک است. خانه زیبا و خوب ما هیچ کس را فرادست و هیچ انسانی را فرودست نمی شناسد. هیچ فردی را نازپرورد و هیچ شهروندی را فرزند خوانده تلقی نمی کند. ذلت هیچ کس را وجه الضمان عزت هیچ کس نمی کند، تاوان مکننت هیچ فردی را با بی مکننتی دیگری نمی پردازد. در این خانه همگانی قدرتمند و ضعیف خواهیم داشت و بسرانجام اینکه همسانی، هماندیشی و همکاری پایه های واقعی زندگی مشترک ما در این خانه خواهد بود»

Per Albin Hansson با نطق خود به کارگران می گفت که ۸ سال حضور سوسیال دموکراسی در ماشین دولتی ما را به ارض موعود یا همان جامعه رفاه سوسیالیستی نزدیک ساخته است. طبقه کارگر سوئد با کسب حق رأی، با داشتن حزب سوسیال دموکرات و با متحد شدن در سازمان سراسری خویش LO پیش شرط های ضروری رفع همه مشکلات معیشتی و رفاهی و سیاسی و برپائی جامعه آرمانی خود را به دست آورده است. جامعه ای که در آن زندگی می کنیم به برکت سوسیال دموکراسی خانه مشترک همه شهروندان خواهد شد!!! همه در این جامعه از احساس مشترک و امکانات همگون برخوردار می گردند!!! فرودست و فرادست در غم و شادی هم شریک می شوند!!! و همگان تمامی عزت و ذلت ها را میان خود تقسیم خواهند نمود!!! فشرده پیام Per Albin Hansson آن بود که موجودیت مناسبات کار مزدوری هیچ تعارضی با سوسیالیسم و جامعه رفاه سوسیالیستی ندارد!!! فروشنده نیروی کار بودن و از هر نوع دخالتی در سرنوشت کار و تولید خود ساقط بودن به هیچوجه نقیض استقرار جامعه انسانهای برابر نیست!!! سرمایه دار و کارگر نه انسانهایی با منافع متضاد که بسیار هم مشترک المنافعند!!! برده مزدی بودن مترادف با تحمل ذلت نیست و صاحب سرمایه بودن نیز عزتی پدید نمی آورد!!! هر دو شهروند جامعه اند، هر دو حق رأی دارند و هر دو همکار، همفکر و همسان هم می باشند!!! سوسیال دموکراسی در آتیه ای بسیار نزدیک جامعه ای با این مشخصات را ارزانی همه شهروندان خواهد ساخت.

شنیدنی است که لیبر حزب سوسیال دموکرات در زمانی این حرفها را با کارگران در میان می نهاد که هنوز طبقه کارگر سوئد به لحاظ تحمل شدت استثمار و بیحقوقی و به دوش کشیدن بار محرومیت های منبعث از نظام بردگی مزدی حتی در قیاس با کارگران کشورهای اروپای غربی هیچ وضع بهتری نداشت. شاید حق انعقاد قراردادهای دستجمعی کار تنها دستاورد مبارزات اتحادیه ای وی بود که دولت سوسیال دموکرات با تبدیل آن به مصوبه پارلمان، طبقه کارگر سوئد را سخت وامدار حزب و LO می دید. با این وصف قرار بر این بود که عروج سوسیال دموکراسی به مسند قدرت دولتی سرمایه داری، برای کارگران کلید حل همه معماها تلقی گردد و سخنان رهبر حزب نیز باید همین توهم را القاء می کرد. اما طنز تاریخ این بود که درست در همین دوره حیات پارلمان و در پیش و پس روزهای ایراد همین نطق پرهیجان تاریخی، ناگهان احزاب راست تر سرمایه و رقبای درون طبقاتی حزب سوسیال دموکرات به سرعت برق از سوسیال دموکراسی پیشی گرفتند. ضرب المثل معروف «چاه کن همیشه در بن چاه است» گریبان سران حزب را چنان گرفت که خلاصی از شر آن صرف انرژی زیادی را طلب می کرد. اینان سالهای زیادی با تمامی توش و توان خویش برای ایجاد نفرت از کمونیسم در میان توده های کارگر سوئد تلاش نموده بودند. نطق های روز اول ماه مه یا هر مانیفست و مارش و صف آرائی طبقه کارگر برای آنان تریبونی جهت توصیف «شرارت کمونیسم» بود!!! سخنرانیها به طور معمول از سه بخش تشکیل می شد. قسمت نخست با سب و لعن کمونیسم شروع می گردید و به پایان می رفت و افتخارات عظیم سوسیال دموکراسی را در کار انفصال از راه کمونیست ها و کارنامه درخشان این گرایش در مبارزه با کمونیسم را جنجال می کرد. بخش دوم برای حمله به احزاب محافظه کار و راست تر و مرتجع تر بورژوازی تخصیص داده می شد و بالاخره قسمت سوم به تشریح افتخارات سوسیال دموکراسی به عنوان تنها پرچمدار رهائی طبقه کارگر جهانی و گزارش فعالیت های روز یا سال وی در این راستا می پرداخت.

پایان دهه ۳۰ در دنیا شاهد سیر حوادثی بود که در درون آنها پروسه ۱۳ ساله شکست انقلاب اکتبر به استیلای قهرآلود بورژوازی بزرگ روس در جامعه روسیه منتهی می گردید. منازعات طولانی مدت گرایشات مختلف در

درون حزب بلشویک پیرامون چگونگی بازسازی اقتصاد کاپیتالیستی یا به زعم خود آنان «سوسیالیستی»!!! همه مراحل خود را پشت سر نهاد و از سطح مباحثات حزبی به کارزار قهرآمیز منتقل گردید. جناح پیروز چوبه های دار را در همه جا به پا ساخت و رعب و وحشت حمام خونها در زیر نام «کمونیسم» همگان را در خود فرو پیچید. سوسیال دموکراسی کلاً و از جمله در سوئد بر آن بود تا سیر این رخدادها را سند حقانیت مدعای خویش در میان توده های کارگر سازد، اما رقبا بسیار هوشیارتر و زیرک تر بودند. آنان نیز در تمامی سالهای کشمکش با سوسیال دموکراسی و در همه میدانهای رقابت سیاسی و پارلمنتاریستی با حزب سوسیال دموکرات تلاش کرده بودند تا سب و لعن حزب علیه کمونیسم را به عنوان شمشیر دو دمی علیه خود سوسیال دموکراتها هم به کار گیرند. اینان «هم از تو بره می خوردند و هم از آخور» وجود سوسیال دموکراسی برای آنان مانده آسمانی بود زیرا که بسیار موفق تر از خود آنان، کارگران را از جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی و کمونیسم دور و بیگانه می ساخت. اما تحمل همین گرایش برای آنان ناخوشایند بود، زیرا حتی رفرمیسم سندیکالیستی را نوعی امتیاز خواهی توده های کارگر تلقی می کردند و مماشات با آن را مگر در شرائط اضطرار و اجبار مطلوب به حساب نمی آوردند. احزاب محافظه کار و راست بورژوازی بر همین سیاق تلاش داشتند که در اذهان عمومی، کمونیسم و سوسیال دموکراسی را رویه های مختلف یک سکه قلمداد کنند و در این راستا تبلیغات دومی علیه اولی را به سلاحی علیه هر دوی آنها مبدل سازند. بورژوازی محافظه کار و راست سوئد در انتخابات سال ۱۹۲۸ از همین شیوه حداکثر موفقیت را به چنگ آورد. احزاب راست تر، با بیشترین علم و کتل وارد میدان کارزار انتخاباتی گردیدند، آنان تمامی گرد و خاک مسموم تبلیغاتی سوسیال دموکراسی علیه کمونیسم در میان کارگران و تمامی تأثیرات مخرب این تبلیغات را یکجا علیه کمونیسم و حزب سوسیال دموکرات به کار گرفتند. بدبینی و تردید توده های کارگر نسبت به کمونیسم را که محصول سالیان دراز تلاش سوسیال دموکراسی بود، با رجوع به آنچه در شرائط روز روسیه رخ می داد، وثیقه جار و جنالهای انتخاباتی خود ساختند، سوسیال دموکراسی را نیز از سلاله کمونیسم قلمداد کردند و کارنامه تیم استالین و بورژوازی بزرگ روس را به همه احزاب سوسیال دموکرات هم تعمیم دادند. محافظه کاران از این طریق شکستی سخت بر سوسیال دموکراسی تحمیل نمودند و در این گذر همه وعده های (Den gemmensamma hemmet)، (Folkhemmet) و (medborgarhemmet) آقای Per Albin Hansson نیز تا اطلاع ثانوی به دار زمان آویزان گردید.

سوسیال دموکراسی به اپوزیسیون خزید و توده های کارگر سوئد «بی دولت»!!! گردیدند. پائین تر توضیح خواهم داد که باخت حزب سوسیال دموکرات به طور واقعی پلکان پیروزی این جریان بود، اما طبقه کارگر سوئد کفاره توهم خود به رهبران حزب و اتحادیه سراسری LO را به بدترین وجهی پرداخت نمود. کارگران در عمق مه آلودگی های تیره و تاری که علیه هر نوع مبارزه ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی توسط سوسیال دموکراسی و کل بورژوازی بر هم انباشته شده بود و در سیاهی رعب و وحشتی که از نام کمونیسم جنبش آنها را در خود می پیچید، حمایت خود از حزب سوسیال دموکرات را به نفع محافظه کاران تعدیل کردند و متعاقب آن احزاب راست تر سرمایه با احراز مجدد نقش مسلط در ماشین دولتی، با تمامی قوا به جان توده های کارگر افتادند. جمعیت انبوهی بیکار به شمار کثیر بیکاران قبلی اضافه گردید. گرسنگی و فقر و بی مسکنی و بی بهداشتی و سایر تنگناهای مرگبار زیستی و اجتماعی بیش از پیش زندگی طبقه کارگر را در کام خود فرو برد. کارگران وسیعاً دست به مبارزه و مقاومت زدند. آنان در ۱۴ ماه مای سال ۱۹۳۱ تاریخی ترین اعتصاب خود را در شهر (Ådalen)

سازمان دادند. این اعتصاب با تهاجم توحش بار نیروهای نظامی سرمایه داری مواجه گردید. برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری سوئد ۶ کارگر اعتصابی آماج گلوله های بورژوازی قرار گرفتند و جان خویش را از دست دادند.

خون کارگران (Ådalen) با کمال تأسف به بهاران جنبش ضد کار مزدی هیچ کمکی نرساند. این جنبش با تمامی نیرو و جوشش در بنمایه حیات اجتماعی و طبقاتی کارگران همه جا اسیر آفت مرگرای سوسیال دموکراسی بود. در هر کجا که می خواست کورسوئی بر مبارزات کارگران ساطع سازد، ناگهان فریاد رهبران حزب و سران LO از همه سو و از کرانه های قطب شمال تا آبهای خلیج بالتیک در فضا فرا می پیچید که « کمونیست ها آمدند مواظب باشید». کشتار کارگران Ådalen برگ برنده سوسیال دموکراسی در بازار سیاه رقابت بخشهای مختلف بورژوازی شد. خون کارگران مرغزار قدرت حزب را آبیاری کرد. سران LO و سوسیال دموکراسی عاشورای کشتگان را میثاق عروج مجدد حزب به صفا پارلمان سرمایه ساختند. جنبش کارگری سوئد که در انتخابات ۱۹۲۸ زیر فشار سموم تولید شده ضد کمونیستی در کارگاههای فکر و فرهنگ سرمایه و از جمله آموزشهای دیرینه سوسیال دموکراسی حتی نسبت به حمایت از حزب نیز بدبین شده بود، اینک با تجربه حمام خون هارترین بخشهای سرمایه از وحشت مرگ به تب رضایت می داد. با شور و ولع به پای صندوقهای رأی می شتافت تا نقش محافظه کاران را در برنامه ریزی کار و تولید و نظم اجتماعی و مدنی و سیاسی سرمایه کمی تعدیل کند و کفه سوسیال دموکراسی را در این گذر سنگین تر سازد!!! واقعیت تلخ این است که طبقه کارگر سوئد در گرد و غبار متراکم توهم بافی های سوسیال دموکراسی به چنان موقعیتی سقوط نموده بود که در پیچ و خم کشاکش با سرمایه سوای آفت و خیز میان راه حلها و افق تراشی های جناحهای مختلف بورژوازی به راه چاره دیگری نمی اندیشید. حزب سوسیال دموکرات با بهره گیری از همین شرائط، حاصل کشتار کارگران Ådalen را یکجا به نفع خود درو کرد و در انتخابات سال ۱۹۳۲ به عنوان بزرگترین حزب سیاسی و مطابق معمول زیر نام حزب سوسیال دموکرات کارگری با کمک اتحادیه دهقانان سوئد (Sveriges Bonde Förbundet) بر تخت قدرت سرمایه جلوس نمود.

توده های کارگر سوئد بار دیگر حزب را به قدرت برگرداندند و به سیاق رایج مطابق دستور سازمان سراسری خود LO به سر کار بازگشتند، تا با فروش نیروی کار خود در بازار پررقابت سرمایه، شاید قوت لایموتی برای بچه های خویش دست و پا کنند. سران سوسیال دموکراسی نیز کار برنامه ریزی نظم سیاسی و تولیدی سرمایه را آغاز نمودند. این بار آقای Ernest Wigforss اقتصاددان معروف حزب عهده دار حل و فصل مسائل اقتصادی سرمایه داری شد. او و کلاً حزب خیلی سریع موضوعات تازه ای را به جلو صحنه سیاست سوق دادند. قبل از هر چیز به سرمایه داران و احزاب محافظه کار بورژوازی تفهیم کردند که باید چگونگی بازتولید نیروی کار کارگران را با نگاهی درازمدت تر مورد تعمق قرار دهند، باید بورژوازی عاقبت نگر باشند و «عیش عاجل را با خطر محنت آجل» به هم نیالیند. اگر قرار است از خطر کمونیسم و انقلاب و جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر مصون بمانند، باید هزینه این مصونیت را هم بپردازند. بهای بازتولید نیروی کار فقط در نان و آب و تن پوش کارگران خلاصه نمی شود، آموزش و مسکن و درمان و بهداشت آنها نیز بخشی از همین بهای بازتولید است. باید مخارج لازم برای تضمین نسبی این امکانات را هم تقبل کرد. به بیان روشن تر باید مکان رفرمهای سوسیال دموکراتیک در ماندگارسازی نظام سرمایه داری را خوب بفهمند و با آن تفاهم نشان دهند. سوسیال دموکراسی سپس روی خود را به سوی کارگران برگرداند و اعلام داشت که « بیکاری بلیه کمبود رشد صنعتی و انباشت ناکافی سرمایه است!!!»

برای رفع بیکاری باید به توسعه انباشت سرمایه همت گماریم!!! و این امر نیازمند اصلاحات، کار بیشتر و احساس مسئولیت جمعی است!! Ernest Wigforss با شعار انباشت افزون تر به مثابه پیش شرط رفاه بیشتر و اشتغال وسیع تر، برنامه کار خود را آغاز نمود. او سپس سیاست مالیاتی جدیدی را پیش کشید که قرار بود پایه های رفاه عمومی شهروندان باشد. بهبود وضعیت مسکن کارگران نیز به مثابه بخشی از برنامه کار دولت اعلام گردید.

دهه های ۳۰ و ۴۰ دوره بسیار حساس و تعیین کننده ای را در تاریخ حیات جنبش کارگری سوئد تعیین می کند. شروع این دوره با وقوع بحران عظیم اقتصادی سال ۱۹۳۳، عروج نازیسم و فاشیسم در اروپا و سپس زبانه کشیدن شعله های جنگ شوم امپریالیستی دوم مقارن است. در این سالها بیکاری، بی خانمانی، حمام خون، گرسنگی، جنگ و کوره های آدم سوزی زندگی میلیون ها کارگر و زن و بچه های آنها را در اروپا و در همه نقاط دنیا به تباهی مطلق فرو می راند. در چنین شرائطی حزب سوسیال دموکرات سوئد به اتخاذ سیاست ها و اجرای برنامه هائی روی نهاد که برای این حزب، برای LO و برای سنگین تر شدن هر چه بیش و بیشتر بار توهم توده های کارگر نسبت به سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای کاملاً سرنوشت ساز بود. احتراز از همسوئی علنی و رسمی با هر کدام از ائتلافهای دو سوی جنگ به رغم پاره ای همکاری های سودجویانه با هر کدام آنها حتی با نازی ها، به اجرا نهادن برنامه جدید مالیاتی و بالابردن میزان مالیات بر دارائی (۱۹۳۲) اختصاص عواید ناشی از مالیاتها در انباشت وسیع سرمایه، تصویب قانون بیمه بیکاری و پرداخت بخشی از حقوق ایام اشتغال به بیکاران (Arbetslöshetsförsäkring) در ۱۹۳۴، تصویب وام مسکن کارگران، بهبود وضعیت بازنشستگان (Folkpension) قانون مراقبت از کودکان و صیانت از حقوق مادران (Förebygga mödre och barnvård) قانون کمک اجتماعی به زنان دارای فرزند که از همسران خود جدا شده اند Bidragsförskott till (ensanstående mödrar) دو هفته مرخصی سالانه برای تمامی شاغلان (Semesterlag) قانون تضمین سلامتی دندان افراد (Folktandvård) قانون ممنوعیت اخراج زنان از کار به دلیل ازدواج یا بارداری (Lag om förbud mot avskedandet av kvinna på grund av äktenskap eller havendeskap) و برخی اصلاحات دیگر را به اجراء گذاشتند. این اقدامات در شرائط خاص آن روز اروپا و در روزهایی که همه چیز در لهیب جنگ و توحش میان دولتهای امپریالیستی می سوخت، جنبش کارگری سوئد را هر چه بیشتر در ورطه توهمات سوسیال دموکراتیک و اتحادیه ای فرو می راند. این توهمات بطور مسلم متراکم و متراکم تر می شد زمانی که صفیر سرخ کمونیسم و مانیفست ضد سرمایه داری انترناسیونال اول در لابلای لایه های رسوبی رفرمیسم بین الملل دوم خاموش شده بود، سرمایه داری دولتی پیروز در روسیه خود را میراث دار انقلاب کارگری اکتبر می خواند، تمامی جنایات بخشی از بورژوازی جهانی به حساب کمونیسم و جنبش ضد کار مزدی تثبیت می گردید. کمینترن زیر نام پرولتاریا و سوسیالیسم، جنبش کارگری کشورهای شرق و امریکای لاتین و سایر ممالک دنیا را سواره نظام مطیع بخشی از سرمایه جهانی می ساخت و بالاخره اتحادیه های کارگری غرب به توده های کارگر اروپا اخطار می کردند که برای دفاع از مرزهای « میهن » در کنار بورژوازی « خودی » علیه کارگران سایر نقاط جهان جنگ کنند. پیشبرد سیاستها و تحقق ایده های فوق توسط سوسیال دموکراسی و LO در درون یک وضعیت تاریخی و بین المللی با مشخصاتی که گفتیم، در فاصله مرزهای کشوری که از لحاظ اقتصادی و رشد صنعتی موقعیتی نازل تر از ممالک اروپای غربی داشت، برای توده های کارگری که در قیاس با طبقه کارگر فرانسه و

انگلیس و آلمان و سایر جوامع غربی نقش چندانی در مبارزه طبقاتی ایفاء نکرده بود، تا حدود زیادی جذاب و فریبنده به نظر می آمد. این امر به نوبه خود در متوهم نمودن بیش و بیشتر پرولتاریای سوئد به سوسیال دموکراسی نقشی جدی بازی می کرد و دست رفرمیسم اتحادیه ای را برای تسلط بر جنبش کارگری بیش از گذشته باز می ساخت. سیر حوادث به زیان جنب و جوش رادیکال ضد سرمایه داری و به سود سوسیال دموکراسی و اتحادیه گرائی به پیش می رفت و پروسه انحلال اعتراضات و مبارزات طبقه کارگر در رفرمیسم سندیکالیستی شتاب می گرفت.

« قرارداد شناگاه دریاچه نمک » (Saltsjöbadsavtal)

دهه های ۲۰ و ۳۰ به رغم تلاش همه سوسیال دموکراسی و LO برای خاموش ساختن شراره های هر اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر، باز هم جامعه سوئد شاهد پاره ای جنب و جوش های کارگری بود. اعتصاب ۳۰۰۰۰۰ نفری سال ۱۹۰۹، اعتصاب ۱۲۰۰۰۰ نفری چند سال پیش آن، رویکرد آنارکوسندیکالیستی بخشی از کارگران در انتقاد از سازشکاری های شکست آفرین LO و نمونه های دیگر، در زمره این حوادث بودند. حزب سوسیال دموکرات و سران اتحادیه سراسری کارگران با اینکه در کنترل همه این رخدادها به اندازه کافی موفق بودند اما باز هم نسبت به وقوع آنها دلخوشی چندانی نداشتند. اعتصاب در پرسپکتیو اجتماعی اینان نه سلاحی برای شلیک در دست کارگران که بالعکس وسیله ای برای جلوگیری از هر نوع صف آرائی رادیکال طبقاتی توده های کارگر سوئد علیه سرمایه داری بود و هر نوع کاربرد آن به عنوان اهرم فشار مبارزه طبقاتی، عملی غیرمجاز تلقی می گردید. بنیاد کار سوسیال دموکراسی و LO بر پاکسازی جامع الاطراف هر تکاپوی ضد کار مزدی در کل طبقه کارگر قرار داشت و در این راستا به همه زمینه سازی ها و بستر آفرینی های لازم دست می زدند. حزب سوسیال دموکرات در نیل به این هدف به ویژه پس از وقوع اعتصاب ۱۹۰۹ کوشید تا سرمایه داران و سران اتحادیه کارفرمایان را متقاعد کند که برای زمینگیر ساختن روند مبارزه طبقاتی یا آنچه که این حزب آن را « اختلافات درون بازار کار » !!! می نامید با اتحادیه کارگران وارد گفتگو شود. نتیجه این کوشش ها و طرحها و تقلاها سرانجام آن شد که در ۲۰ دسامبر ۱۹۳۸ جلسه ای با حضور نمایندگان اتحادیه سراسری کارفرمایان (SAF) و سران LO در گروند هتل در منطقه Saltsjö تشکیل گردید تا پیرامون یافتن راهی برای حل و فصل کاملاً مسالمت آمیز جنگ و ستیز میان کارگران و سرمایه داران چاره اندیشی کنند. تلاش برای جلوگیری از وقوع اعتصابات کارگری و جایگزینی همه اهرمها و مکانیسم های اعمال قدرت طبقه کارگر، با مذاکرات تسلیم طلبانه مبتنی بر سازش طبقاتی، محور گفتگوها را تعیین کرد و سرانجام به انعقاد یک پروتکل توافق موسوم به (Saltsjöbadsavtal) منتهی گردید. این قرارداد که از سوی **Agust Lindberg** به نمایندگی از اتحادیه سراسری کارگران و **Sigfrid Edström** نماینده اتحادیه سراسری کارفرمایان امضاء شد، یکی از کریه ترین و ننگین ترین قراردادهای تاریخ جنبش کارگری بود. بنیاد این قرارداد بر نفی کامل مبارزه طبقاتی، تمکین کارگران به جاودانگی نظام سرمایه داری و متعهد شدن جنبش کارگری سوئد به جایگزینی پیکار ضد سرمایه داری با اصل مذاکره و انعقاد میثاق دوستی و تفاهم با طبقه سرمایه دار بود. سران سوسیال دموکراسی و LO این قرارداد را « شالوده مدل خاص سوئدی » نام نهادند و آن را مدخلی برای تنظیم و اجرای میثاق نامه های آتی میان طبقه کارگر و بورژوازی سوئد اعلام کردند. عملاً نیز چند سال بعد میثاق « Saltsjö » با قراردادهای دیگری

مانند « ایمنی کارگران » (**Arbetskyddavtal**) « آموزش حرفه ای کارگران » (**Lärlichsavtal**) « هیأت منصفه کارگاه » (**Företagsnärndsavtal**) « تحصیل کارگران » (**Arbetsstudie avtal**) و مانند اینها تکمیل شد که بیان موفقیت آنان در پیشبرد ساختمان این مدل ویژه سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای بود.

میثاق « **Saltsjö** » در همان زمان انعقاد خود تکمله ای نیز به همراه داشت. این تکمله به تعیین یک مقام ذیصلاح برای نظارت بر پروسه انعقاد قراردادهای فیما بین اتحادیه کارگران و اتحادیه کارفرمایان می پرداخت. افراد این هیأت از میان نمایندگان **SAF** و **LO** و دولت یا در یک کلام نمایندگان گرایشهای مختلف بورژوازی و دولت این طبقه تعیین می شد و کار آن تلاش برای رفع سوء تفاهات احتمالی!!! میان اتحادیه کارگران و کارفرمایان و هدایت روند مذاکرات آنها برای حصول مطمئن توافق بود. ترجمه زمینی تر نقش این هیأت را باید اینگونه بیان کرد. به رغم همه ساز و کارها و دوراندیشی های زعمای اتحادیه ها و دولت، باز هم این احتمال وجود داشت که فشار توده کارگر ناراضی عضو **LO** یا حتی یکه تازی خود کامه برخی از کارفرمایان، نمایندگان دو اتحادیه را برای عقد قرارداد دو سال یکبار دستمزدها دچار مشکل سازد. احتمالی که در صورت وقوع سران **LO** را از ایفای نقش خویش در جلوگیری از بروز اعتصاب کارگران با معضل رو به رو می ساخت. وظیفه هیأت نظارت آن بود که این خطر را از سر سرمایه داران رفع کند و هر نوع احتمال وقوع اعتصاب را با حزامت و تدبیر مرتفع سازد.

قرارداد « **شناگاه دریاچه نمک** » و قراردادهای متعاقب و ملحق آن انتظارات سوسیال دموکراسی، اتحادیه کارفرمایان و سران **LO** را به میزان بسیار زیادی تحقق بخشید. « **الگوی خاص سوئدی** » آشتی طبقات سبب شد که شمار اعتصابات به صورت بسیار چشمگیر و تعیین کننده ای اسیر کاهش گردد و طبقه کارگر سوئد این سلاح مبارزه طبقاتی را عجلتاً برای بایگانی به موزه آثار باستانی جنبش خویش منتقل نمود. مقایسه شمار اعتصابات سالهای پیش از **Saltsjö** و سالهای دهه بعد از آن، به خوبی نشان می دهد که سوسیال دموکراسی و **LO** در تحقق انتظارات خود به میزان بسیار زیادی موفق بودند. جنبش کارگری سوئد در دهه ۳۰ و سال های متعاقب آن به رغم زمینه های اقتصادی و بین المللی فراوان برای حدت مبارزه طبقاتی، منحنی نزولی چشمگیری را در توسل خود به سلاح اعتصاب علیه سرمایه داران به نمایش نهاد. توده های کارگر بار توهم به رفرمیسم اتحادیه ای را بسیار بیشتر از گذشته بر شانه خود سنگین ساختند. آنان تا حدود زیادی باور کردند که طبقه ای از جامعه سرمایه داری اند که نقش تاریخی و ابدی آنان فروش نیروی کار و چانه زدن با بورژوازی برای بهبود شرائط فروش این تنها کالای خویش است. کارگران باور کردند که چاره کار نه جنگ با نظام سرمایه داری که تلاش برای انعقاد قراردادهای صلح آمیز با صاحبان سرمایه و جستجوی راه برای یافتن جا در دل سنگ سرمایه داران است!!! کارگران سوئد نه فقط به قرارداد سیاه شناگاه دریاچه نمک اعتراض نکردند که آن را موفقیتی برای خود تلقی نمودند!!! و به **LO** و حزب سوسیال دموکرات اجازه دادند تا آن را به مثابه یک پیروزی در تاریخ جنبش کارگری به ثبت برسانند!!!

کار تکمیل این قراردادها میان اتحادیه های کارگران و کارفرمایان در دهه های ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ ادامه یافت و حزب سوسیال دموکرات به یمن موقعیت برتر خود در ماشین دولتی بورژوازی و با هدف تقویت بیش و بیشتر رفرمیسم اتحادیه ای پاره ای از این قراردادها را به مصوبات قانونی بسط داد. سوسیال دموکراسی خود در همین راستا قوانینی را به تصویب پارلمان رساند که از دید سران حزب مکمل « **الگوی خاص سوئدی** » بود و هرکدام نقش جزئی از مصالح و ملاط ساختمان جامعه رفاه مبتنی بر پلایش مبارزه طبقاتی را ایفاء می نمودند. کمک هزینه فرزند

(Barnbidrag) برای همه بچه های زیر ۱۸ سال، کمک هزینه مسکن (Bostadsbidrag) برای خانواده های با درآمد کم، قانون جدید بیمه سوانح هنگام کار (Yrkesskadeförsäkring) (۱۹۵۴)، قانون بیمه درمان همگانی (Sjukförsäkring) و قانون حمایت مادران (Moderskapsförsäkring) (۱۹۵۵)، قانون کمکهای اجتماعی (Socialbidrag) (۱۹۵۶)، قانون تکمیل حقوق بازنشستگی عمومی برای بازنشستگان با درآمد نامکفی (Lagen om Tillägspension ATP) (۱۹۶۰)، قانون ۴ هفته مرخصی سالانه برای همه (fyra veckors Vårdbidrag för funktionshindrade barn) (۱۹۶۳)، قانون حمایت از کودکان معلول و مصدوم (Semester allmän folktandvård) (۱۹۶۴)، قانون ۴۰ ساعت کار در هفته (۱۹۶۷)، متمم قانون پوشش بیمه عمومی دندان (försäkring) قانون بیمه حقوق والدین (Föräldrarförsäkring) ، و بالاخره دو قرارداد مهم موسوم به قانون دخالت در تصمیم گیری ها و تأثیرگذاری در سیاست کارگاهها و مراکز کار (Lagen OM Medbestämmande rätt - MBL) و قانون صیانت از حقوق مستخدمین کارگر در مقابل کارفرمایان (Lagen Om Anställningsskydd - LAS) از جمله آنها بودند.

در همین جا یکی از پرسش های پیچیده ماتریالیسم انقلابی و مبارزه طبقاتی با همه اهمیت و ظرفیتش در پیش روی ما قرار می گیرد. اینکه سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای با مشخصات آشنای آن و با رویکرد معین خود در جنبش کارگری چرا و چگونه قادر به کسب همین اندازه از موفقیت ها بود؟ مگر نه این است که پرولتاریا در سیطره حاکمیت مناسبات بردگی مزدی قادر به هیچ تخفیفی در شدت استثمار و وسعت بیحقوقی خود نمی باشد، پس استیلاي رفرمیسم راست اتحادیه ای و عروج سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری سوئد یا جاهای دیگر و تمکین کارگران به راه حل های اینان و در عین حال حصول پاره ای دستاوردهای رفاهی و سیاسی طبقه کارگر را چگونه می توان توضیح داد؟ به بیان دیگر تعارض میان موفقیت های نسبی سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای با سخن زیرین مارکس را چگونه باید توضیح داد « پرولتاریا تازه پس از شکستش به این حقیقت ایمان آورد که کوچکترین بهبود در وضعیتش در محدوده جامعه بورژوائی خیالی نیست و این تخیل اگر بخواهد به خود واقعیت بخشد چونان جنایتی تلقی خواهد شد. (مارکس مبارزه طبقاتی در فرانسه)

برای یافتن پاسخ باید به تاریخ و از قضا به همان ماتریالیسم انقلابی مارکس رجوع کرد. سرمایه داری سیستمی جهانی و پرولتاریا و بورژوازی نیز دو طبقه متضاد و متخاصم در سطح بین المللی هستند. هیچ انسان دارای حداقل عقلمند حتی اگر این انسان نماینده اولترا راست نظام کاپیتالیستی و عقل وی عقل هارترین بخش بورژوازی جهانی باشد، باز هم بسیار بعید است مدعی امکان کمترین بهبود در زندگی پرولتاریا به عنوان یک طبقه جهانی در درون مناسبات بردگی مزدی به عنوان یک شیوه تولید و نظام اجتماعی بین المللی گردد!! اینکه مثلاً در شرائط روز دنیا، از میان ۵ میلیارد نفوس کارگری سکنه کره زمین، حداکثر ۵۰۰ میلیون خانوار کارگری در اروپای غربی و سایر جاها یا حدود ۱۰٪ کل طبقه کارگر در سیطره تسلط سرمایه داری یک نان بخور و نمیر موقتی دائماً در معرض تهدید داشته باشند، موضوعی است که نه امکان بهبود زندگی کارگر در درون نظام بردگی مزدی بلکه دقیقاً ناممکنی قطعی و محتوم این بهبود را برای توده های کارگر جهان فریاد می زند. در سالهای پس از جنگ امپریالیستی اول، بورژوازی غرب به یمن دستیابی به گسترده ترین حوزه های جدید انباشت، استثمار توحش بار بردگان مزدی سرمایه در ۳ قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین، ساقط نمودن این جمعیت عظیم کارگری از ابتدائی

ترین امکانات معیشتی و اجتماعی و در یک کلام به یمن نرخ سودهای افسانه ای ناشی از استثمار کارگران عظیم ترین بخش دنیای روز از این امکان برخوردار شد که بهای بازتولید نیروی کار کارگر اروپائی را درهم و دیناری بیشتر پرداخت کند. بورژوازی غرب در شرائطی به قبول افزایش این درهم و دینار تن داد که از مدت ها پیش ناقوس مرگ نظام کار مزدوری را در انقلابات سرخ کارگری و جنبش های توفنده ضد کار مزدی جهان، در انقلاب ژوئن فرانسه، در کمون پاریس، در انقلاب اکتبر و در عروج پرشور کارگران همه جای دنیا پر صدا می دید. طبقه سرمایه دار اروپا و دولت های سرمایه داری این قاره تشدید جنایتکارانه و مرگبار استثمار توده های کارگر بخشی از دنیا و حمام خون مستمر مبارزات کارگران این بخش از جهان را تاوان کاهش فشار وحشیانه استثمار کارگران بخش دیگری از دنیا، انحلال جنبش طبقاتی اینان در باتلاق رفرمیسم اتحادیه ای و خفه کردن مبارزه طبقاتی آنان از این طریق می کردند. آنچه زیر نام جامعه رفاه و دموکراسی جنبش کارگری غرب را به بن بست می کشاند، نه کاربری و کارسازی رفرمیسم اتحادیه ای یا سیاست پردازی خلاق سوسیال دموکراسی، که خاطره هراس و رعب و وحشت بورژوازی از انترناسیونال اول و جنبش ضد سرمایه داری دهه های میانی قرن نوزدهم از یک سوی و دست باز سرمایه داران در تحمل هزینه مطالبات جنبش اتحادیه ای به یمن فوق سودهای کلان ناشی از استثمار بی هیچ مرز و حد کارگران حوزه های تازه انباشت بود.

در سوئد مؤلفه های مهم دیگری نیز به آنچه گفتیم اضافه می شد. جنگ امپریالیستی اول بخش اعظم صنایع و مراکز کار و تولید کشورهای انگلیس، آلمان، فرانسه و سایر ممالک اروپای غربی را منهدم ساخته بود. سرمایه داران و دولت های آنها که جهان را بر سر بشریت خراب کرده بودند تا حصه خود از بازار انباشت سرمایه و سهم خود از قلمرو استثمار نیروی کار را افزایش دهند، بطور قطع برای انتقال سرمایه هایشان به هر محیط امن و دارای حداقل ثبات سیاسی تلاش می نمودند. در چنین وضعی سوئد برای سرمایه های آلمانی و انگلیسی بهشت تلقی می گردید و بر همین اساس بسیاری از کارتل ها و صاحبان انحصارات بزرگ صنعتی این دو کشور، راه انباشت بخش هائی از سرمایه هایشان را به سوی سوئد کج می کردند. در اینجا از جنگ خبری نبود و در این سرزمین بر حذر از جنگ طبقه کارگری وجود داشت که سر به راه و آرام، در پرتو پرورش و آموزش مؤثر سوسیال دموکراسی و به یمن وجود LO نه در هوای انقلاب ژوئن بود، نه با سر کموناردها به دنیا نگاه می کرد، نه از درسهای انترناسیونال اول چیزی به خاطر داشت و نه رعد انقلاب کارگری اکتبر او را از خواب بیدار ساخته بود، بلکه کاملاً آمادگی داشت تا با فروش ارزان نیروی کار خود بسیار مسؤلانه برای سرمایه های مذکور اضافه ارزش تولید نماید. در اینجا نیز ما با یک طنز پر درس تاریخ مبارزه طبقاتی رو به رو هستیم. پرولتاریای انترناسیونالیست اروپا زیر پرچم سوسیال دموکراسی و اتحادیه های کارگری، علیه خویش و علیه کل مصالح و منویات مبارزه طبقاتی انترناسیونالیستی خود، راه انقلاب جهانی علیه نظام سرمایه داری را به سوی دفاع از «میهن» و سازش با سرمایه داران و «دولت های خودی» سرمایه داری کج کرد و ارتش میدان جنگ بورژوازی شد و درست در همان حال سرمایه داران «وطن پرست» در آتش عشق لاهوتی اضافه ارزش ها و استثمار هر چه جنایتکارانه تر کارگران راه خروج از جهنم جنگ و انباشت در بهشت امن دنیا را پیش روی خود قرار دادند!!! «چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد»!!!

سوسیال دموکراسی سوئد این فرصت را بسیار مغتنم شمرد. ورود و پیش ریز سرمایه ها را شادباش گفت و در همان حال آن را فرصتی طلایی برای کاسبکاری های متعارف رفرمیستی و سوسیال بورژوائی خود دید. وقتی که صاحبان سرمایه های بزرگ طعم شیرین نظم تولیدی و ثبات سیاسی سرمایه را خوب چشیدند و زمانی که باده هستی بخش فرار از دست جنبش های عظیم کارگری نیمه دوم سده ۱۹ را تا عمق تک تک سلول های خود به خوبی حس کردند، بسیار صمیمانه و متمدنانه و محترمانه به آنها یادآوری نمود که برای دوام این وضعیت و برای اینکه تجربه تلخ « دوره های کهنه تاریخ»!! تکرار نشود خمس و زکوت این سودهای کلان و طلایی را نیز از یاد نبرند، یا به زبان تمدن روز مالیات اندکی برای برپائی « جامعه رفاه» (Socialvälfärd) بپردازند. پیشنهادی که سرمایه داران « مهاجر» و « بومی» نیز با شم تیز طبقاتی خود و به یاری مکننت حاصل از استثمار عمیق و وسیع کارگران سراسر دنیا قبول آن را از تحمل طوفان مبارزات ضد سرمایه داری کارگران هزاران بار آسان تر، منطقی تر و معقول تر می یافتند. موفقیت سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای در سوئد را باید مرهون همه این رخدادهای دانست، اینکه در سیر وقوع این رخدادهای چه طبقه ای واقعاً برنده شد و چه طبقه ای به طور اساسی شکست خورد و باخت موضوعی است که بعداً و در ادامه همین بحث بدان خواهیم پرداخت. عجالتاً تنها بر این نکته تأکید می کنیم که جنبش ضد سرمایه داری پرولتاریای سوئد در پیچ و خم این سیاهکاری ها و الگو پردازیها و نسخه نویسی های سوسیال دموکراسی و سران LO مسیر مبارزه طبقاتی را به تمام و کمال گم کرد و در هر گام بیش از گام قبل زمینه های سقوط خود به هولناک ترین مردابها را تسطیح ساخت.

سرمایه داری سوئد به رغم ولادت متأخر آن در قیاس با بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، آلمان و هلند، در پرتو سیاست ها، راهبردها و برنامه ریزی های سوسیال دموکراسی توانست به یکی از قطب های قدرتمند در بازار جهانی سرمایه داری مبدل گردد. بورژوازی حتی در کشورهایی که با دیکتاتوری هار خویش، هر جنب و جوش اعتراضی طبقه کارگر را به حمام خون حوالت می کرد، باز هم به سادگی اینجا قادر به تأمین ثبات سیاسی انباشت و تضمین امنیت روند بازتولید سرمایه اجتماعی نبود. LO بسیار موفق تر از ساواک شاه در ایران، به نیازمندی های این ثبات پاسخ می داد و آنچه را که دیکتاتوری های نظامی و پلیسی امریکای لاتین به سرمایه وعده کرده بودند، سوسیال دموکراسی و اتحادیه سراسری کارگران به طور واقعی و با صلح و صفای کامل به جا می آوردند. LO سرمایه داران سوئد را به حق اعتصاب برای کارگران متقاعد ساخت و آنگاه حق اعتصاب را به جای سلاحی علیه سرمایه در پهنه آبهای تیره (Saltsjöbad) به جلیقه رقص شنای کارگران با بورژوازی تبدیل کرد. بسیار صمیمانه و رؤف به سرمایه داران پیشنهاد شد که اعتصاب تا آنجا حق کارگر است که او رهین منت سرمایه و متعهد به رعایت تمامی قوانین و قواعد و اصول بردگی مزدی باشد. کارگر زمانی مجاز به استفاده از این حق است که سرمایه داران افزایش سنار و سی شاهی بهای نیروی کار او را به صرف خود ندانند و با محاسبه کلیه مؤلفه های سودآوری سرمایه هایشان، تعطیل کارگاه را بر بالا بردن دستمزد کارگران ترجیح دهند. LO و سوسیال دموکراسی به سرمایه داران تضمین دادند که هر اعتصاب خارج از این معیار و چهارچوب را اعتصاب وحشی تلقی خواهند کرد و کلیه کارگران مرتکب این « وحشیگری» را مجرم و مستوجب محاکمه و مجازات و زندان اعلام خواهند نمود. قراردادهای فیما بین اتحادیه های کارگران و کارفرمایان همراه با طرحها و قوانین مصوب سوسیال دموکراسی در پارلمان سوئد به طور قطع آثار رفاهی و امنیتی تعیین کننده ای به صورت موقت در زندگی توده های

کارگر بر جای گذارد. پرداخت مستمری به کلیه افراد زیر ۱۸ سال، کمک هزینه مسکن به خانواده های با درآمد کم، قانون بیمه سوانح، بیمه درمان همگانی، پوشش اقتصادی حمایت مادران، قانون کمکهای اجتماعی، بیمه بازنشستگی، ۴ هفته مرخصی سالانه و قانون حمایت از کودکان معلول و مشابه اینها نوعی حفاظ اجتماعی را به صورت موقت نصیب توده های کارگر سوئد ساخت و شرایط زندگی آنها را در قیاس با کارگران بسیاری کشورها آسانتر کرد. تا اینجا جای حرفی نیست. تمام حرف بر سر بهائی است که طبقه کارگر سوئد در قبال این امکانات پرداخت نمود. این بها به صورت هولناکی سنگین بود. کارگران سوئد در قبال این دستاوردها کل قدرت طبقاتی خویش و تمامی زرادخانه عظیم پیکار طبقاتی خود را به بورژوازی تسلیم کردند. این نکته ای است که رفرمیسم راست و چپ در هیچ کجای دنیا قادر به درک آن نشده و نمی شوند. توده های کارگر سوئد می توانستند همه این امکانات و تسهیلات و چه بسا بسیار فراوان تر از اینها را، به ضرب قدرت مبارزه طبقاتی و از درون تشکل سراسری ضد سرمایه داری خود از حلقوم سرمایه داران خارج سازند و در همان حال حصول هر کدام از اینها را به سنگری برای تعرض توفنده تر و کاملاً نیرومندتر علیه نظام کاپیتالیستی مبدل سازند. می توانستند سلاح اعتصاب را به جای سپردن به ستون خلع سلاح سرمایه (LO) و به جای دفن کردن در موزه آثار عتیقه تاریخ، وسیله تحمیل این مطالبات بر بورژوازی سازند. آنان این کار را نکردند. بالعکس بر روی مبارزه طبقاتی علیه سرمایه پل بستند. به اتحادیه سرمایه سالار خویش اجازه دادند که در مقام وکیل و قیم آنها با اتحادیه کارفرمایان به گفتگو بنشینند و در همه جا سازش طبقاتی، استنکاف از اعمال قدرت طبقاتی و حل و فصل مجادلات بر پایه تسلیم و تعبد در برابر منویات ماندگاری نظام سرمایه داری، جایگزین مبارزه ضد کار مزدی گردد. طبقه کارگر با این رویکرد و با غرق شدن در بحر توهمات سوسیال دموکراسی و رفرمیسم راست، خود را به طور کامل مستأصل، مرعوب، بی اقتدار و خلع سلاح نمود. آنچه به دست آورد هر چند در شرایط روز قاتق نان او شد اما چند گام آنسو تر قاتل جان وی گردید. (**Lagen OM Medbestämmande rätt - MBL**) مانند کوهی از توهم بر سر و فکر و ذهن وی فرو ریخت. زیر فشار القائنات سوسیال دموکراسی و سران LO پنداشت که همزانو شدن رؤسای LO با زعمای SAF، به منزله سهم شدن وی در تعیین سیاست کار و تولید کارگاه است!!! از یاد برد که او فروشنده نیروی کار و بر همین اساس انسانی و طبقه ای ساقط شده از تمامی هست و نیست انسانی و اجتماعی خویش است. قادر به درک این نشد که «قانون دخالت او در سیاست کارگاه» قانون هماوائی رؤسای عالی مقام LO و SAF با هدف پاسخ به نیازهای ارزش افزائی سرمایه، تحمیل ملزومات سودآوری سرمایه ها بر طبقه وی و قانون انحلال هر نوع قدرت طبقه اش در مرداب متعفن نظم تولیدی و ارزش افزائی سرمایه است. بر همین سیاق قانون مصونیت اشتغال کارگر در مقابل تهاجم کارفرمایان (**Lagen Om Anställningsskydd - LAS**) را تضمینی برای حفظ کار خود دید اما فراموش کرد که برد تأثیر این قانون فقط تا جایی است که خرید نیروی کارش برای سرمایه سودآور باشد و در غیر این صورت هزاران هزار از همزنجیرانش به غمزت العینی از کار بیکار خواهند شد و سران LO در همکاری با سران SAF برای اخراج سیل وار افراد طبقه اش هیچ لحظه ای دچار تردید و درنگ نخواهند شد. طبقه کارگر سوئد میدان اعمال قدرت مستقل طبقاتی علیه اساس سرمایه داری را ترک کرد. به سوسیال دموکراسی و به جنبش اتحادیه ای دل بست. به زمینگیر شدن جنبش ضد سرمایه داری خویش رضایت داد، دستاوردهای جنبش اتحادیه ای را ارج نهاد و از قدرت طبقاتی خود ساقط گردید. درست به همین دلیل وقتی که بورژوازی چند سال بعد

برای بازپس گرفتن همه این امکانات شمشیر از نیام کشید او بسیار بیش از آنچه تصور می کرد خلع سلاح و مستأصل بود.

جنبش کارگری سوئد و آنارکوسندیکالیسم

اعتصاب ۳۰۰۰۰۰ کارگر در سال ۱۹۰۹، امتناع کارفرمایان از قبول مطالبات کارگران، شکست یأس آلود اعتصاب و نقش اتحادیه سراسری LO در این شکست، موجی از خشم و نفرت را در میان توده های کارگر نسبت به LO دامن زد. این سؤال همه جا در میان محافل کارگری پیچید که اگر اتحادیه ای با چنین عظمت و برخورداری از حمایت چند صد هزار کارگر، قادر به تحمل نازل ترین مطالبات روز کارگران بر بورژوازی نمی باشد، پس فلسفه وجودی آن در چیست؟ بخش وسیعی از کارگران در گفت و شنودها و شور و مشورت های خویش با هم، به درستی و با نگاهی رادیکال به این جمعیت رسیدند که رفرمیسم LO تنها دلیل واقعی و اساسی این شکست فاجعه آمیز بوده است. آن ها بر این عقیده شدند که شالوده کار اتحادیه سراسری بر رسیدن به توافق و موکول نمودن حصول هر نتیجه ای به تفاهم کامل با کارفرمایان بوده است. آنان از درون بحثهای خود این نتیجه کاملاً درست و منطقی را هم استخراج کردند که آگاهی سرمایه داران به عمق رفرمیسم و سازشکاری LO آنان را به یقین مطلق سوق داده بود که در صورت تداوم بر مقاومت خویش این LO است که حتماً تسلیم می گردد و بر همین اساس هیچ دلیلی برای عقب نشینی و قبول خواستهای کارگران نمی دیدند. گفتگوها اندک اندک به شکوه تبدیل شد و شکوه ها مسیر اعتراض خود را کاوید. در طول یک سال شمار کثیری از کارگران LO را ترک گفتند و در تدارک ایجاد تشکیلاتی دیگر برآمدند. معضل مهم و تعیین کننده این کارگران آن بود که فشار سالیان دراز آموزش های سوسیال دموکراسی و فضای رخوت بار درون اتحادیه سراسری راه جنبش واقعی ضد سرمایه داری را هر چه بیش و بیشتر در پیش روی آنها خط زده بود. به همین دلیل رادیکالیسم جاری درون جنبش کارگری به جای ره بردن به سنگر ضد کار مزدی و کمونیسم، بر ساحل کویری آنارکوسندیکالیسم لنگر کشید. نارضائی و استعفا و اعتراض کارگران سرانجام در سال ۱۹۱۰ به تشکیل « سازمان مرکزی کارگران سوئد» (سندیکالیست ها) (SAC) منتهی گردید.

(SAC) به گاه تأسیس در توضیح موارد افتراق خود با LO بر دو موضوع تأکید نمود. اول اینکه می خواهد از رفرمیسم مسلط بر آن اتحادیه فاصله بگیرد و ثانیاً شکل سازمانیابی رایج LO را نمی پسندد و بدیل دیگری برای آن در نظر دارد. در مورد مرزبندی SAC با رفرمیسم LO صحبت می کنیم اما نقد « بانیان سازمان مرکزی کارگران سوئد» بر شیوه سازمانیابی LO این بود که اتحادیه سراسری اساس را بر وحدت رشته کاری قرار می دهد، در حالی که کارگران باید در هر مرکز کار و تولید مستقل از تعلقات رشته ای خویش و به صورت افراد شاغل درون یک کارگاه متشکل گردند و کلوب خاص کارگری آن واحد را ایجاد کنند. LO در آن زمان به این روال کار اعتقاد نداشت اما در سال های بعد اتفاقاً به همین شیوه روی آورد و سلول ساختار تشکیلاتی خود را در کارگاههای بزرگ کلوب کارگران قرار داد. قابل توجه است که این جابجائی به شیوه معکوس در مورد « سازمان مرکزی کارگران» هم رخ داد. به این معنی که در دوره های بعد سازماندهی مبتنی بر نوع حرفه و رشته در برنامه کار آنان جای وسیعی احراز کرد. SAC در تشریح خطوط عمومی دیدگاههای خود اعلام داشت که به هیچوجه

حزب یا سازمان سیاسی نیست، بلکه صرفاً سندیکا است و خواستار سازمانیابی سندیکائی و فاقد تعلقات سیاسی به ویژه تعلقات گروهی و حزبی کارگران است. بنیانگذاران سازمان تأکید کردند که توده های کارگر مستقل از وابستگی های صنفی، حرفه ای، عقیدتی و سیاسی و مستقل از اینکه به کدام گرایش اجتماعی یا مذهب و مرام متعلق باشند، دارای منافع مشترک طبقاتی هستند و آماده اند تا حول این منافع جمعی خود را سازمان دهند. آنان در تکمیل نظرات خویش اعلام داشتند که هدف آنها ایجاد جامعه بدون طبقه آزاد و سوسیالیستی است. کارگران برای رسیدن به این جامعه باید خود را در انجمن ها و سندیکاها متشکل سازند و هدف کوتاه مدت خود را تأمین خودگردانی دموکراتیک کارگری در هر مؤسسه کار و تولید قرار دهند. SAC همین نظریه را به شیوه اداره امور جامعه نیز تعمیم داد و جامعه بی طبقه سوسیالیستی خود را جامعه ای فدرال تصویر کرد که بخشهای مختلف جغرافیائی آن از طریق خودگردانی های فدرال با هم مرتبط می شوند!! بنیاد کار این خودگردانی های محلی یا فدرال حتی الامکان بر دموکراسی مستقیم استوار خواهد بود و در غیر این صورت سیستم انتخابانی مبتنی بر حقوق انتخاب کنندگان در عزل نمایندگان متخلف به اجراء نهاده خواهد شد. سازمان مرکزی کارگران سوئد همین نوع سازمانیابی کارگری یا همین الگوی خاص جامعه سوسیالیستی را در ساختار تشکیلاتی حی و حاضر خود نیز به کار گرفت و توده های کارگر ملحق به خود را به همین سیاق سازمان داد. در پرسپکتیو سیاسی «سازمان» حق تصمیم گیری در اتخاذ سیاست ها و راهبردهای اجتماعی یا حتی حق برنامه ریزی و تعیین دستور کار روز مبارزه طبقاتی فقط خاص کسانی است که به طور مستقیم در اجرای آن سیاست یا پیشبرد آن مبارزه نفع دارند!!! نوعی تلقی و استنباط سرتاسر آنارکوسندیکالیستی و ضد مارکسی از جنبش کارگری که شالوده پیکار متحد، انترناسیونالیستی، طبقاتی و یکپارچه توده های کارگر دنیا را زیر سؤال می برد. این مهم است که SAC از یکسوی منادی پرهیاهوی وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر بود و از سوی دیگر بین منافع و انتظارات و مصالح مبارزه کارگران هر کارگاه با سایر کارگاهها، هر منطقه جغرافیائی با مناطق جغرافیائی دیگر یک کشور و بالاخره مصالح جنبش کارگری هر جامعه با جوامع دیگر تمایز قائل می گردید!!! SAC این تمایز را به حقوق دموکراتیک آحاد کارگران رجوع می داد و استدلال می کرد که این تنها کارگران هر مؤسسه جداگانه تولیدی یا هر مرکز کار معین هستند که حق دارند راه حلها و مطالبات خاص خود را تشخیص دهند و راهکارهای مبارزه برای تحقق آنها را تعیین نمایند!!! تأکید بانیان سازمان بر اهمیت سازمانیابی کارگران با توجه به نوع حرفه از یکسوی و منطقه جغرافیائی از سوی دیگر نیز از همین جا ناشی می شد. آنان بر همین مبنی نیازی به تشکیل سازمان سراسری جنبش کارگری در فرایند مبارزه علیه سرمایه داری نمی دیدند و پافشاری خود بر فدرالیسم کارگری!!! و سازماندهی حرفه ای و منطقه ای جنبش کارگری را در تعارض با قبول منافع واحد طبقاتی توده های کارگر و ضرورت اتحاد سراسری ضد سرمایه داری پرولتاریا تلقی نمی کردند!!!

SAC نقطه رجوع خود در گزینش نوع سازمانیابی کارگری و از آن مهمتر سازمان کار جامعه سوسیالیستی را به هیچوجه محور رابطه خرید و فروش نیروی کار و ملزومات و پیش شرط های اساسی برچیدن روند کار سرمایه قرار نمی داد و اکنون نیز نمی دهد، بلکه مبارزه با قدرت گیری یک الیت سیاسی یا نظری را تنها دلیل مبرمیت این نوع سازمان کار اجتماعی اعلام کرده است. عین همین استنباط در نقد SAC بر شوروی سابق و کلاً سوسیالیسم اردوگاهی نیز کاملاً انعکاس دارد. با اینکه همواره اصرار داشته است از اتخاذ مواضع سیاسی خودداری ورزد و

در همین راستا پیرامون اردوگاه سابق شوروی نیز هیچ تحلیل و نقدی منتشر نساخته است اما در گفته های پاره وار تشکیلاتی اش معمولاً دیکتاتوری را تنها پاشنه آشیل اساسی اردوگاه دانسته است. از این که بگذریم در هیچ کدام از اسناد و مدارک رسمی SAC نیز توضیح ویژه ای مشتمل بر تبیین آنان از سرمایه داری یا چگونگی محو سرمایه داری در سوسیالیسم مورد نظرشان دیده نمی شود. دموکراسی و رفع اتوریته الیت حزبی یا گروهی و عقیدتی تنها ترجیح بند شعارها و حرفها در کالبدشناسی سوسیالیسم به عنوان غایت کار مبارزه طبقاتی است. مباحثات بسیار آشفته، سردرگم و آکنده از تناقض مانند سوسیالیسم فدرال!!! انترناسیونالیسم مبتنی بر فدرالیسم!!! تحقیر مبارزه سیاسی!!! گریز از هر نوع بحث در مورد اضطرار توسل پرولتاریا به قهر در انقلاب ضد سرمایه داری و طرح اعتصاب سراسری به عنوان تنها راهکار پیروزی طبقه کارگر در مبارزه علیه بورژوازی و پاره ای مسائل مشابه دیگر نیز وضعیت این جریان را به عنوان یک تندیس کارگری آنارکوسندیکالیستی بیشتر و بیشتر در برابر انظار قرار می داد.

الیت ستیزی SAC با همه خمیر مایه آنارکوسندیکالیستی و با اینکه قادر به برقراری هیچ پیوند ماتریالیستی، انقلابی و طبقاتی با سرمایه ستیزی و جنبش لغو کار مزدی پرولتاریا نبود باز هم برای بخشی از کارگران سوئد تا مدت ها جاذبه داشت. به ویژه که این الیت ستیزی در قلمرو پراتیک اجتماعی روز، با راهکارهای نسبتاً رادیکال و البته باز هم آنارکوسندیکالیستی زیر عنوان مبارزات «فراقانونی» (Over lag) و «اقدامات مستقیم کارگری» (Direkt aktion) به هم می آمیخت. واقعیت این است که آنچه «سازمان مرکزی کارگران سوئد» را از LO جدا می ساخت همین موارد یا همین رادیکال نمائی ها بود. کارگران در درون «اتحادیه سراسری» موجوداتی مفلوک، مستأصل، فاقد هر نوع قدرت تأثیرگذاری و در واقع مشتکی آلت دست برای الیت بالای تشکیلات و ابزار عروج قدرت سوسیال دموکراسی به صفا اقتدار دولت سرمایه داری بودند و لاجرم هر کارگری که از بار توهم انبوه خویش نسبت به فرمیسم سندیکالیستی می کاست سعی می کرد تا برای پیشبرد مبارزه خود علیه سرمایه داری راه بهتر و ظرف مناسب تری جستجو نماید. در این میان SAC در وضعیت خاص بین المللی که قبلاً اشاره کردیم و در شرائط رکود و زمینگیری جنبش ضد کار مزدی باز هم سرکه ای بود که با تمامی حالت قلیائی و غیر اسیدی اش، از آب ترش تر به بزاق می نشست. برخی جار و جنجال های ضد سرمایه داری با همه توخالی و غیرواقعی بودنش، سخن راندن از مبارزه فراقانونی با تمامی محتوای آنارکوسندیکالیستی و فاقد بار طبقاتی و ضد کار مزدی بودن آن، سمپاتی نسبت به اقدامات مستقیم کارگران علیه این و آن بی حقوقی وسیع اجتماعی، دفاع از اعتصابات که LO آنها را وحشی! و مستوجب زندان و مجازات برای کارگران می شمرد، شرکت در آکسیونهای سیاسی بین المللی، علیه جنگ ویتنام و موضوعات مشابه دیگر از جمله مواردی بودند که SAC را از اتحادیه سراسری کارگران سوئد متمایز می ساخت و بر همین اساس کارگران ناراضی از LO را به سوی خود جذب می نمود.

سالهای ۱۹۳۰ دوران بیشترین رونق آنارکوسندیکالیسم در سوئد بود. در این سالها جمعیت زیادی از کارگران به SAC پیوستند. این رویکرد بعدها شروع به افت نمود اما در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ مجدداً سیر صعودی گرفت. دلیل اصلی این سیر صعودی وقوع اعتصاب بزرگ کارگران معادن شمال سوئد در سال ۱۹۶۹ بود. در این سال هزاران کارگر معدن در اعتراض به سطح دستمزد و سایر بی حقوقی های خویش دست از کار کشیدند. LO بلافاصله اعلام کرد که از این اعتصاب حمایت نمی کند و برای پیشبرد مبارزات کارگران به هیچ نوع همکاری تن

نمی دهد!!! اقدام LO طبیعتاً ضربه ای سنگین برای اعتصاب کارگران بود و در همان گام نخست کارگران اعتصابی را از حق بیمه ایام تعطیل کار و تولید به کلی محروم می ساخت. در چنین وضعی SAC سیاستی کاملاً متضاد با اتحادیه سراسری کارگران اتخاذ نمود و ضمن حمایت وسیع از مبارزات کارگران اعلام کرد که بیمه دوران اعتصاب آنان را به طور کامل پرداخت خواهد نمود. این اقدام موجی از جانبداری نسبت به SAC را در میان کارگران به ویژه توده های کارگر شمال سوئد دامن زد. حادثه ای که تأثیر آن تا همین امروز نیز کم و بیش مشهود است. به این معنی که بیشتر اعضای سازمان مرکزی را کماکان همان کارگران مناطق شمالی و به خصوص معدن کاران تشکیل می دهند.

حمایت SAC از اعتصاب کارگران شمال متقابلاً آتش خشم سران LO و سوسیال دموکراسی را شعله ور ساخت. حزب سوسیال دموکرات با استفاده از قدرت دولتی خویش بخش اعظم کارگران عضو «سازمان مرکزی» را در لیست سیاه سازمان اطلاعات و جاسوسی سوئد (Säpo) قرارداد و همزمان LO از اتحادیه کارفرمایان درخواست نمود تا از طریق صدور یک اخطاریه، کلیه کارفرمایان سوئد را از استخدام کارگران عضو SAC بر حذر دارد!!! LO بعدها نیز تلاش کرد تا بر روی موجودیت «سندیکالیست ها» خط بکشد و از طریق بی اهمیت جلوه دادن کارهایشان به انزوای آنها دامن بزند. سیر حوادث دهه های ۷۰ به بعد، به رغم تلاطمات فراوان و به رغم فرصت های زیادی که برای فعل و انفعالات تازه در درون جنبش کارگری سوئد به پیش آورد هیچ تغییری را به نفع SAC بر سینه خود ثبت نکرد. دلیل این امر بن بست کامل پراکسیس آنارکوسندیکالیستی این جریان بود. صرف نقد دموکراتیک LO و سوسیال دموکراسی هیچ ظرفیتی برای تأثیرگذاری درازمدت و بازگشودن یک جای پای استوار در جنبش کارگری ایجاد نمی کرد. کارگر منتقد رفرمیسم راست اتحادیه ای به رغم آمادگی برای پیوستن به حرکتی رادیکال و ضد سرمایه داری وقتی که سراغ SAC را می گرفت و هنگامی که ورودی این آدرس را دق الباب می کرد، هیچ نشانه ای از حصول انتظاراتش بر چهره آنچه بانیان «سازمان مرکزی...» توصیه می کردند، مشاهده نمی نمود. به همه این دلایل روند رویکرد کارگران به این تشکیلات به تدریج کندتر و کندتر شد، تا جایی که شمار طرفدارانش در شرائط روز، در سرتاسر سوئد به احتمال زیاد، از ۲۰۰۰۰ نفر کمتر باشد. SAC با برخی از سندیکاهای کارگری اروپا مانند CGT روابط نزدیکی داشته اند.

طبقه کارگر سوئد و کمونیسم بورژوائی

قرن بیستم دوران ظهور نوع خاصی از کمونیسم بورژوائی بود. خصلت نمای واقعی این کمونیسم تبیین ویژه وی از جنبش کارگری، روایت معینی از کمونیسم، آناتومی خاصی از سرچشمه طبقاتی کمونیسم، درک خودیژه ای از رابطه میان کمونیسم و جنبش کارگری، الگوی ویژه ای برای سازمانیابی توده های کارگر و جنبش کمونیستی و سایر مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی پرولتاریا بود. در پرسپکتیو اجتماعی این کمونیسم، جنبش کارگری سرشتی بورژوائی، رفرمیستی و تردیونیونیستی داشت! کمونیسم محصول تعمق و تفقه دانشوران طبقات دارا تلقی می شد! مبارزه طبقاتی کارگران از فصلبندیهای استراتژیک خاصی مانند فاز خلقی و ضد امپریالیستی، مرحله بورژوا دموکراتیک و بالاخره سوسیالیستی و کمونیستی تبعیت می کرد! سازمانیابی جنبش کارگری بر شالوده تقسیم کار میان مبارزه تردیونیونی و کمونیستی استوار می گردید! سوسیالسم برنامه ریزی کار و تولید توسط هیئیراشی

حکومتی تحت استیلای حزب سیاسی قلمداد می شد! و سرانجام انقلاب کارگری کار انتقال همین حزب به اریکه قدرت سیاسی را دنبال می نمود!! آنچه این کمونیسم می گفت، به طور واقعی حدیث نفس اجتماعی و توجیه هستی سیاسی و پراکسیس جاری طبقاتی خودش بود. همان گونه که ادعا می کرد، نه تجلی خیزش آگاهانه و افق دار جنبش ضد سرمایه داری توده های فروشنده نیروی کار که از عمق اندیشه دانشوران طبقات دارا بر می خاست و طبیعتاً انتظارات و آرمانهای همین طبقات را مطمح نظر قرار می داد. پرولتاریا را سرچشمه زایش جنبش ضد کار مزدی و کمونیسم نمی دید و این رسالت را فقط در کفایت خود تلقی می کرد. انتظارات و افقهایش را به پرولتاریا عرضه می نمود و خواستار تبعیت جنبش تردیونیونی کارگران از اهداف کمونیستی!! خویش می گردید!! این کمونیسم انقلاب کارگری اکتبر را در شوره زار همین تئوری پردازی ها به شکست کشاند و پس از استقرار سرمایه داری دولتی در روسیه بسیار جهانگیر شد. طرفداران این کمونیسم در همه جا از جمله در جامعه سوئد وجود داشتند و در راستای آنچه گفتیم گام بر می داشتند و به مبارزه سیاسی روی می کردند. اینان در سالهای پیش از وقوع انقلاب اکتبر از اعضای فعال سوسیال دموکراسی سوئد بودند، اما در سال ۱۹۱۷، در روزهای قبل از پیروزی انقلاب تصمیم به انشعاب گرفتند. عموماً در سازمان جوانان حزب عضویت داشتند، و پس از انشعاب خود را «حزب چپ سوسیال دموکرات» (Sveriges socialdemokratiska vänsterpartiet) نامیدند. مؤسسين حزب چند سال بعد نام خود را تغییر دادند و عنوان « حزب کمونیست سوئد» (Sveriges kommunistiska partiet – SKP) را برای خود انتخاب کردند. حزب اخیر تا سال ۱۹۲۹ چندین انشعاب را از سر گذراند و سرانجام در همین سال عده کثیری از افرادش راه خروج اختیار کردند و حزب جدیدی زیر نام « حزب سوسیالیستی» (Socialistiska partiet) تشکیل دادند. منشعبین تا سال ۱۹۶۷ با همین نام به کار خویش ادامه دادند، اما از این تاریخ به بعد با برگزاری کنگره ای خود را « حزب کمونیست های چپ» (Vänster partiet komunisterna - VPK) نامیدند.

«کمونیست» های منشعب از سوسیال دموکراسی کلاً و از جمله VPK بر خلاف حزب مادر که از طریق LO عنان اختیار جنبش کارگری را در دست داشت، در میان طبقه کارگر سوئد هیچ جا و مکان تعیین کننده ای پیدا نکردند. آنها از این لحاظ وضعیتی مشابه اجزاء دیگر طیف جهانی خود داشتند اما داستان آنها با توجه به تمایزات میان جامعه سوئد با جوامع آسیائی و امریکای لاتین و مانند اینها و با توجه به آنچه بر سر جنبش کارگری سوئد می گذشت کمی متفاوت و از این لحاظ بسیار شنیدنی است. VPK مثل همه احزاب برادر، عضو کمینترن و یار غار اردوگاه « سوسیالیسم»!!! بود اما شرائط تاریخی جامعه سوئد مشغله احزاب جوامعی مانند ایران، هندوستان یا ممالک امریکای لاتین را تا حدود زیادی از وی دریغ می داشت. در آنجا احزاب عضو کمینترن همه سنگربانان پرخروش امپریالیسم ستیزی خلقی بودند و حرف آنها با طبقه کارگر این بود که همراه با « بورژوازی ملی» ، ملاکان لیبرال و نیروهای انقلابی!!! دیگر، انقلاب خلق علیه امپریالیسم را به پایان برسانند، پایه های صنعت ملی را مستقر سازند، دیکتاتوری خلق را بر پای دارند و در این راستا راه سوسیالیسم را تسطیح کنند!!! اردوگاه را قدرت بخشند و پرچم کمونیسم را بر بام جهان برافرازند!!! VPK چنین رسالتی نداشت. در اینجا امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی به داستان « اُسْطُفسی فوق اُسْطُفسات» ملاصدرا می ماند. پایه های صنعت مستقل ملی هم آنقدر توسط بورژوازی و با همکاری و همدلی سوسیال دموکراسی مستقر و مستحکم شده بود که سخن گفتن از آن « استحصال

حاصل» به نظر می رسید. دموکراسی هم وجود داشت و به این ترتیب بورژوازی سوئد و مخصوصاً سوسیال دموکراسی آنقدر «وظائف تاریخی» خود را خوب انجام داده بودند!! که هیچ چیز برای کمونیسم بورژوائی و برای پر کردن محتوای مانیفست این کمونیسم خطاب به طبقه کارگر باقی نمانده بود!!! تنها چیزی که می ماند انقلاب و ساختمان سوسیالیسم بود!! تحولاتی که قرار بود پرولتاریا ارتش پیاده نظام پروسه پیشبرد آنها در معیت حزب کمونیست متشکل از افاضل طبقات بالا باشد. VPK در آغاز سعی کرد همین کار را انجام دهد. با صدور فراخوانهایی از پرولتاریای سوئد خواست که انقلاب کند و سایه حزب «کمونیست» را بر سر توده های طبقه اش سنگین سازد!!! اینکه انقلاب نسخه اردوگاه چه خاکی به سر کارگران می بیخت حرفی است که موضوع گفتگوی ما نیست، بحث اساسی اینجا این است که VPK این فراخوان را به توده های کارگری می داد که در درون جنبش اتحادیه ای سخت مشغول قرائت طومار مطول قراردادها، قوانین، میثاق نامه ها و حاصل مذاکرات فیما بین LO ، SAF و سوسیال دموکراسی بود. مسأله اما به همین جا ختم نمی شد. VPK خود همسان تمامی احزاب برادر طیف اردوگاه، آنچه را LO و سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری دنبال می کردند حرف دل خود می دانست. اینان برای جنبش کارگری هیچ نسخه دیگری نداشتند، از دید اینان توده های کارگر فاقد ظرفیت سازمانیابی ضد سرمایه داری بودند. سخن گفتن از مبارزه علیه سرمایه داری و صدا البته با بدیل سرمایه داری دولتی یا همان سوسیالیسم اردوگاه فقط در شأن حزبی بود که کمونیسم خویش را یگراست از اندیشه افاضل طبقات بالا استخراج می کرد. کارگران در منظر گرایش VPK در بهترین حالت، باید همان کارهایی را انجام می دادند و برای همان مطالباتی مبارزه می کردند که LO و سوسیال دموکراسی در پیش روی آنها قرار داده بود. در اینجا نیز ما با یک تفاوت اساسی دیگر در مشغله های جاری میان اعضای حزب «کمونیست چپ سوئد» با بسیاری از احزاب برادر مواجه می گردیم. «حزب کمونیست ایران» یا وارث ناخلف وی حزب توده، حزب کمونیست عراق و جوامع امریکای لاتین خود را موظف می دیدند که برای سازمان دادن رفرمیسم اتحادیه ای در درون جنبش کارگری تلاش کنند زیرا در نگاه آنان قرار بود جنبش کارگری نیروی ائتلاف خلق علیه امپریالیسم باشد و در همان حال حق و حقوق اتحادیه ای خود را به دست آرد!!! اما حزب کمونیست سوئد چنین وظیفه ای هم نداشت. سوسیال دموکراسی و LO همه این کارها را بسیار بهتر و استخواندارتر از خود وی انجام داده بودند. در یک کلام کمونیسم بورژوائی در اینجا بی وظیفه بود و بر همین اساس تنها چیزی که برایش باقی می ماند صدور فراخوان به طبقه کارگر برای انقلاب بود که آن هم به این آسانی در دل سنگ کارگران جایی پیدا نمی کرد، زیرا که توده های کارگر میان حاصل اصلاحات سوسیال دموکراسی و انقلاب اینان فرقی نمی دیدند و هیچ عاقلی «گنجشک در دست را با باز در هوا معاوضه نمی کند» زمان که گذشت کار «حزب کمونیست چپ» باز هم سخت تر شد. به بیان دیگر باز هم بی وظیفه تر و بی وظیفه تر شد!!! حزب همساز با کمونیسم اروپائی دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب را هم مطرود اعلام نمود و به این ترتیب با دست خود آخرین دستمایه اعتبار موجودیت را نیز از دست داد. حال تنها چیزی که می توانست به این موجود سراسر بی وظیفه، بدون هیچ نقش اجتماعی و تاریخی وجود بخشد، اپوزیسیون نمائی دروغین در مقابل سیاست های بغایت راست سوسیال دموکراسی بود. حزب اعلام کرد که هنوز طرفدار جامعه بی طبقه است و برپائی این جامعه را در بسط دموکراسی جستجو می کند!!!

VPK در همین راستا راه چاره برای بقای خود را در آن دید که. اولاً شماری از دوستان خود در حزب مادر را با خویش همراه سازد. رفرمیست بودن سران حزب را برای آنها توضیح دهد، مضرات رفرمیسم و فواید رادیکالیسم را به آنها بازگوید و به این ترتیب حداقل ضایعات ناشی از انشعابات مکرر را با جذب شماری از اعضای حزب سوسیال دموکرات ترمیم کند. این کار ظاهراً هیچ موفقیتی به دنبال نداشت و تعداد کسانی که گاه و بیگاه از VPK جدا و به سوسیال دموکراسی می پیوستند از مجموعه منشعبین جدید حزب مادر با رویکرد به حزب دختر، بسیار بیشتر بود. راهکار دیگر حزب کمونیست چپ سوئد دستیابی به امکان نفوذ در LO را دنبال کرد. این نیز بطور معمول نتیجه ای به بار نمی آورد زیرا که در فضای تیره و تاریک LO حتی VPK و حتی حزب چپ تائب از هر نوع نام و نشان کمونیسم نیز کماکان به عنوان «کمونیست های مخوف ضد سرمایه داری»!!! در لیست سیاه قرار داشتند. با همه اینها VPK و پس از فروپاشی اردوگاه شوروی VP در سالهای زیادی با کسب ۴% و گاهی بیشتر آراء مردم سوئد در پارلمان این کشور در جوار حزب سوسیال دموکرات در چگونگی برنامه ریزی نظم سیاسی، مدنی، اقتصادی سرمایه اجتماعی سوئد شریک شد. این حزب در دو نوبت میزان آراء خود را به صورت چشمگیری افزایش داد. یکبار بگاه پیروزی ارتش سرخ در جنگ امپریالیستی دوم و نقشی که این ارتش در رهائی بازماندگان کوره های آدم سوزی «آشویتس» ایفاء کرد و بار دوم زمانی بود که سوسیال دموکراسی در نقش حزب مسلط ماشین دولتی سوئد کل بار بحران اقتصادی دهه ۹۰ سرمایه داری سوئد را به هارترین و بی رحمانه ترین شکل بر زندگی توده های کارگر سرشکن ساخت.

سواى «حزب کمونیست چپ» احزاب دیگری هم زیر نام سوسیالیست، کمونیست، مارکسیست لنینیست با پسوند های طویل انقلابی و ماوراء انقلابی در جامعه سوئد در طول این مدت پدید آمدند. سرگذشت هیچ کدام از آن ها هیچ افتراق تعیین کننده ای با سرنوشت حزب یاد شده نداشته است. پرداختن به شرح کار و پراتیک جاری این احزاب هیچ کمکی به بحث حاضر ما نمی کند. تردیدی نیست که خطوط کلی باورهای مسلکی و نوع شعارپردازیه و بسیاری حرفهای اینان با هم تفاوت هائی داشت، اما تا آنجا که به جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر مربوط می شود همگی تقریباً از یک جنس و اهل یک طبقه و قافله سالاران جنبش یا جنبش هائی بودند که هیچ ربطی و هیچ سنخیتی با جنبش ضد کار مزدی کارگران دنیا نداشته است و ندارد.

بحران اقتصادی دهه ۸۰ و جنبش کارگری سوئد

سال های دهه ۸۰، شاهد پیچش موج بحران در ساختار بازتولید سرمایه اجتماعی سوئد بود. بحران به صورت سهمگینی ارکان حیات سرمایه داری را در خود فرو کشید و منشور همزیستی مسالمت آمیز طبقات لاجرم با نسخه های دیگرگون، در خانه های تک تک کارگران را دق الباب کرد. منشور بسیار گویا بود. کارگران باید با آغوش باز کلیه بار بحران سرمایه داری را تحمل نمایند!!! این پیام فقط از جانب کارفرمایان و صاحبان سرمایه صادر نشد، سوسیال دموکراسی و سران LO نیز به اندازه هارترین بخش بورژوازی نسبت به تحقق این امر حساسیت و جانبداری داشتند. طبقه کارگر سوئد در مقابل این تهاجم کاملاً خلع سلاح بود. تا این زمان همه چیز بر ریل «Saltsjöavtal» بر اساس مذاکرات فیما بین LO و SAF و بر بستر سیاست ها و راهبردهای سوسیال دموکراسی به پیش رفته بود و اگر کارگران در خارج از این مدار گامی بر می داشتند، باید خود را برای محاکمه در «دادگاه

کار» و پاسخ به کیفرخواست «اعتصاب وحشی» آماده می ساختند. سیر تحولات جاری سرمایه داری اینک شرائطی را در پیش روی طبقه کارگر باز می گشود که ضرورت بستن پل بر Saltsjöavta و کل رفرمیسم راست اتحادیه ای را طلب می کرد، اما قدرت پیکار ضد کار مزدی وی در عمق رسوبات شناگاه دریاچه نمک دفن بود و ساز و برگی برای جنگیدن در حول و حوش وی به چشم نمی خورد. نظام سرمایه داری برای چالش بحران خود قربانی می خواست و همه چیز گواهی می داد که هست و نیست تا کنونی توده های کارگر قربانی آماده و ارزان و دم دست این حاجت سرمایه خواهد بود. زیر فشار این مؤلفه ها بود که تعرض همه سویه سرمایه شروع شد. در فاصله بسیار کوتاهی حدود ۷۳۰۰۰ کارگر پرستار، بهیار و کمک بهیار از بیمارستانهای مختلف اخراج گردیدند. این امر با کاهش سهمگین امکانات بهداشت و دارو و درمان و سرشکن شدن بار این کاهش بر کارگران تکمیل گردید. ورودیه بیمارستانها به طور سرسام آور بالا رفت. متعاقب این امر ۱۶۶۳۱۰ کارگر واحدهای بزرگ صنعتی، ۱۹۱۴ کارگر معدن ۱۰۴۰۰ کارگر صنایع مواد غذایی، ۱۱۳۰۰ کارگر کفش و پوشاک، ۲۲۷۵۰ کارگر چوب و جنگل ۲۵٪ کل کارگران بخش ساختمان و ۱۲۱۸۶۰ نفر در سایر رشته های کار و تولید از کار بیکار شدند. شدت و سرعت و سختی کار به صورت بیسابقه ای افزایش یافت. کارگران شاغل مجبور شدند که نه فقط کاهش تولید ناشی از بیکاری چند صد هزار نفری همزنجیران خود را جبران کنند، بلکه حتی در مقیاس عظیم تری تولید نمایند. به موازات بیکارسازی وسیع توده های کارگر، سلاخی کلیه امکانات آموزشی، بیمه های اجتماعی و تمامی آنچه که تا آن زمان به دست آمده بود نیز آغاز گردید. بیمه ایام بیکاری از ۱۰۰٪ زمان اشتغال، به ۹۰٪، سپس ۸۰٪ و یک گام آنسوتر به ۷۵٪ تقلیل پیدا کرد. فرایند تعرضی که سنگ بنای کاهش ۶۵ درصدی امروز را بر زمین زندگی توده های کارگر استوار ساخت. شمار مدارس با سرعت رو به کاهش گذاشت و در یک چشم به هم زدن بیش از ۳۰٪ کلیه آموزشگاهها و کلاس های درس برچیده شد و محصلان آنها از مسافت های دور به ۷۰٪ باقی مانده تحمیل گردیدند. تعداد معلمان و کارکنان آموزشی از ۶۰۰۰۰ به ۴۰۰۰۰ تنزل کرد. تخت های بیمارستانی نصف شد. هزینه های زندگی بالا رفت. در یک کلام «الگوی رفاه سوئدی» سوسیال دموکراسی از هم پاشید و گرامتی را که بورژوازی سوئد برای رهائی از تحمل مخاطرات احتمالی «کمون پاریس»، انقلاب اکتبر و جنبش های سرکش ضد سرمایه داری اروپای غربی پرداخت کرده بود، همه را یکجا با کمال سفاکی باز پس گرفت. طبقه کارگر سوئد در قبال طوفان تعرض بورژوازی به جنب و جوش افتاد تا شاید حداقل بار خسارات وارده را کاهش دهد. آکسیونهای خیابانی وسیعی در این شهر و آن شهر برپا شد. افراد زیادی بر منبر و عظ تکیه زدند و در قبح این اعمال ناپسند داد سخن دادند!! فریادها اما در هیچ کجا هیچ پژواکی نیافت. بورژوازی تمایلی به شنیدن نداشت و از آن مهتر هیچ دلیلی هم برای شنیدن نمی دید. طبقه کارگر سوئد گوش به فرمان سوسیال دموکراسی و اتحادیه سراسری خویش!! قبول کرده بود که همه چیز در زمزمه حریرگون و لاهوتی آبهای «شناگاه دریاچه نمک» حل و فصل گردد و اکنون فصل طغیان آبهای دریاچه فرا رسیده بود. LO و سوسیال دموکراسی مثل همیشه از طبقه کارگر می خواستند که اصول همزیستی مسالمت آمیز را به درستی پاس دارند. بر اساس اصول دموکراسی و مدنیت سرمایه داری در سوئد کارگران حق دارند به هر میزان که دوست دارند تظاهرات کنند. در همان حال کارفرمایان هم حق دارند که همراه با تماشای تظاهرات توده های کارگر ملزومات سودآوری حداقل سرمایه ها را بسیار سخاوتمندانه برنامه ریزی کنند و این برنامه ریزی را با مشورت و رایزنی و همکاری اتحادیه کارگری بر

کارگران تحمیل نمایند. سالهای پیچش موج بحران دقیقاً میعاد آزمون نقش دموکراسی شد. کارگران هر چه خواستند علیه بیکارسازیها، علیه سلاخی امکانات رفاهی و علیه طوفان تهاجم بورژوازی راهپیمائی کردند. کارفرمایان و دولت بورژوازی نیز به صورت گسترده در تمامی برنامه های تلویزیونی و در همه مناظرات حزبی و خیابانی اعلام داشتند که ناراحتی کارگران را بسیار خوب درک می کنند!!! اما همه آنچه که انجام می دهند شروط لازم و جبری ادامه حیات سرمایه است. چیزی که باید کارگران هم اهمیت آن را درک کنند!!! و مشکلات آن را تحمل نمایند!!! آنها گفتند که اگر قرار است دو باره به رفاهی برسیم!!! یک راه بیشتر وجود ندارد، سرمایه داری سوند باید پای بر جای بماند!!! و بر همین مبنی وظیفه تک تک کارگران است که از طریق تحمل همه مصائب موجود به ماندگاری سرمایه داری مدد رسانند!!! کارفرمایان و دولت بورژوازی خطاب به کارگران اعلام داشتند که درد کارگران را درک می کنند!!! و کارگران هم باید درد سرمایه را درک نمایند!!!

آنچه بورژوازی در این روزها با خیال راحت و بسیار دموکراتیک به کارگران تحویل می داد در گوش کارگران هیچ ناآشنا نبود. سوسیال دموکراسی و اتحادیه سراسری در یک تاریخ طولانی کل سیستم شنوائی آنان را با همین نصایح و موعظه ها و بحثهای سیاسی پرورش داده بودند. درست به همین دلیل طبقه کارگر سوند به جای اینکه از شنیدن این همه خزعبلات و هذیان های پر سموم شرارت بار دچار چندش گردد، آنها را بسان نوعی لالائی گوش کرد. حق دموکراتیک برگزاری تظاهرات خیابانی وسیله ای برای فرو خواباندن خشم طبقاتی او شد و حرفهای روز بورژوازی که موعظه ها و رهنمودهای سالیان دراز LO و حزب سوسیال دموکرات نیز بود کار فرو نشاندن این خشم را تکمیل کرد.

تظاهرات خیابانی اندک اندک فروکش نمود و بخش وسیعی از کارگران مطابق معمول راه چاره را آن دیدند که تا انتخابات بعدی پارلمان صبر کنند!!! درست همان چیزی که سوسیال دموکراسی، کل بورژوازی و سران LO وقوع آن را آرزو می نمودند. اینها همگی با درایت و بصیرت کافی می دانستند که عمر «الگوی» سوندی به پایان رسیده است. سرمایه داری وارد فازی از انحطاط تاریخی خود شده است که باید برای حفظ نرخ سودش، تمامی مولکولهای گوشت و خون کودک افریقائی را طعم حلاوت شوکولادهای تولیدی خود نماید و در همان حال بهای نیروی کار کارگر اروپای غربی را نیز عرصه تاخت و تاز لحظه به لحظه خود قرار دهد. همه این طیف در واقعیت این حکم روز سرمایه هیچ تردیدی نداشتند و به همین خاطر همگی با هم دوران یکه تازی بورژوازی علیه امکانات رفاهی تا آن روز کارگران را میدان آزمون بسیار مناسبی برای متقاعد شدن توده های کارگر و نسلهای بعدی طبقه کارگر به ریاضت کشی های اجباری آتی می دیدند. تاریخ بر قضا با اینان یار بود. اردوگاه شوروی فاز فروپاشی خود را پشت سر می نهاد و این امر به نوبه خود راه تعرض بورژوازی اروپا و منجمله سوند برای پیشبرد پروسه نابودسازی معیشت و امکانات اجتماعی کارگران را هموارتر می ساخت. سوسیال دموکراسی سوند تاریخاً خود را به رعایت قوانین بازی خاص خویش در دوران جنگ سرد ملزم احساس می کرد. بر پایه این قوانین بازی، قرار بود تا آنجا که امکان دارد کارگران اروپا و به ویژه کارگران همجوار شوروی سابق وضعیت معیشتی و رفاهی مساعدتری نسبت به کارگران روسیه داشته باشند، تا از این لحاظ نیز وسوسه رویکرد به آنچه دولتهای غربی آن را «کمونیسم»!!! می نامیدند از سرشان به در شود. شروع دهه ۹۰ و فروپاشی اردوگاه این قید را بکلی از گردن بورژوازی باز کرد و به همین دلیل همه دولتها و اپوزیسیونهای بورژوازی سوئد از جمله سوسیال دموکراسی و

LO برای تحمیل تمامی پسگردهای لازم بر جنبش کارگری این کشور دغدغه چندانى به دل راه نمى دادند.

دوران ۳ ساله تسلط احزاب راست تر بورژوازی در پارلمان به انتهای خود رسید و طبقه کارگر سوند مانند همیشه چشم به راه عروج مجدد سوسیال دموکراسی و بازپس گیری امکانات رفاهی از دست داده بود. حزب سوسیال دموکرات در یک پیروزی کم نظیر تاریخی با آراء کارگران، نقش مسلط ماشین دولتی را به خود اختصاص داد و در فردای همین پیروزی بدون هیچ رودربایستی با هیچ کارگری، در حالی که همه توده های کارگر را غرق در بهت و حیرت می کرد، با صدای بلند اعلام داشت که اقتصاد سرمایه داری سوند کماکان دچار بحران است و کارگران باید برای رهائی سرمایه از مهلکه بحران به فداکاریهای بسیار بیشتری دست بزنند. بیمه روزهای بیکاری همانگونه که قبلاً گفتیم از ۸۰٪ به ۷۵٪ کاهش داده شد. وضعیت بیمارستانها و دارو و درمان وحشتناکتر شد. بیمه امور دندانپزشکی که تا آن روز هنوز هم نیمه رمقی داشت تاراج گردید، برچیدن مدارس ادامه یافت. بیکاری همچنان غوغا نمود. توده عظیم بیکاران در قبال ثمن بخش حق غرامت بیکاری به صورت رایگان، بدون دریافت هیچ سناری در اختیار کارفرمایان سوئدی قرار گرفتند. همه چیز بدتر و باز هم بدتر شد. بیمه ایام بیماری به سرنوشت بیمه بیکاری دچار شد، هزینه های نگهداری اطفال در مهد کودکها فوران نمود، شمار کثیری از کارگران سوئدی زیر فشار وضعیت بد معیشتی و مالی امکان مراجعه به دندانپزشک و معالجه دندان خود را از دست دادند و حتی در رجوع به دکتر و بیمارستان هم مجبور به صرفه جوئی گردیدند. سوسیال دموکراسی نوعی حکومت نظامی بسیار دموکراتیک و تیپ خاص خویش را برای محروم ساختن توده کارگر از حق مرخصی استعلاجی به اجراء نهاد. احزاب راست تر در دوران سیادت حصول هر دور بیمه بیکاری را به کسر ۵ روز حقوق بیکاران و استفاده از هر دور مرخصی استعلاجی را به کسر یک روز حقوق کامل مریض موکول کرده بودند. سوسیال دموکراتها از اداره بیمه عمومی خواستند که حداکثر سخت گیری را در مورد استفاده بیماران از حق مرخصی استعلاجی معمول دارند. متعاقب صدور این دستور اداره بیمه از کلیه پزشکان خواست که حتی الامکان از دادن گواهی پزشکی به بیماران خودداری ورزند و حتی برای پیشبرد این طرح رشوه های رسمی بسیار سنگینی به پزشکان پرداخت نمود. حاصل همه این بگیر و ببندها این شد که چند ماه بعد اتحادیه کارفرمایان سوئد با تشکر از این ابتکار عظیم سوسیال دموکراسی و LO اعلام داشت که از محل مرخصی استعلاجی بیماران به اندازه ۳۰۰۰۰۰۰ شغل تمام وقت به نفع سود آوری بیشتر سرمایه ها پس انداز کرده است!!! رقمی که معادل نصف کل جمعیت بیکاران بود و اگر بورژوازی موفق به چنین صرفه جوئی نمی شد مجبور بود نیمی از بیکاران را به سر کار باز گرداند.

بحران سرمایه داری سوند به یمن تمامی این تهاجمات هولناک که توسط ائتلاف مکتوب و نامکتوب میان احزاب راست، سوسیال دموکراسی و اتحادیه کارگری LO برنامه ریزی و اعمال و اجرا شد شروع به فروکش نمود، اما هر چه بحران به عقب خزید تعرض این ائتلاف علیه دار و ندار توده های کارگر به جلو شتافت. معضل بورژوازی فقط بحران روز سرمایه نبود، معضل همانگونه که بالاتر گفتیم بسیار ریشه دارتر و اساسی تر بود. نگهداری نرخ سود سرمایه ها در مقیاسی که پاسخگوی شرائط ارزش افزائی انحصارات و کل سرمایه اجتماعی باشد تاریخاً پیش شرط های تازه ای را به جلو صحنه مجادلات میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار سوق می داد. سوسیال دموکرات ها و LO حتی عالمانه تر از احزاب راست این مهم را درک می کردند و درست به همین خاطر هشیارتر از آنها راهکارهای ماندگاری نظام را یکی پس از دیگری استخراج می نمودند و به اجراء در می آوردند. در دور انتخابات

بعدی پارلمان و پیروزی مجدد سوسیال دموکراسی، خانم « مونسالین» معاون سابق دبیر اول، وزیر صنایع وقت و کاندیدای کنونی ریاست حزب طرح ممنوعیت اعتصاب برای جنبش کارگری را وارد مباحثات روز سیاسی کرد. اتحادیه سراسری کارگران این یکی را به صلاح خود نمی دید، نه به این خاطر که استفاده از آن را برای کارگران مجاز می دانست، بلکه بالعکس به این دلیل که آن را شمشیری دو دم اما مومیائی و مصادره شده و مضبوط در موزه رفرمیسم راست ارزیابی می نمود که می شد از آن به نفع موقعیت خاص بوروکراسی اتحادیه ای استفاده کرد. از یکسو با اشاره با اشاره به آن و ایراد سخن در باره قدرت برندگی اش رقبای درون طیف قدرت سرمایه و صاحبان تراست ها وظیفه پرداخت حق و حسابهای لازم به سران اتحادیه را گردن می نهادند و از سوی دیگر یا در رویه مهمتر و تعیین کننده ترش، سلاحی نیرومند برای جلوگیری از هر اعتصاب ضد سرمایه داری طبقه کارگر بود. درست به همان سیاق که وجود خود اتحادیه سراسری براترین سند را در زمینه غیرضروری و ممنوع بودن هر نوع تشکل ضد کار مزدی در پیش پای کارگران پهن می کرد. به هر حال و به همه این دلایل LO در این مورد خاص درخواست خانم « مونسالین» را نکول کرد و برای اطمینان خاطر با درست کردن پاپوش های سوسیال دموکراتیک « مونا» را که پس از استعفای « اینگور کارلسون» در تدارک عروج به پست نخست وزیری بود مجبور کرد که از همه مناصب سیاسی خود استعفاء دهد.

گفتیم که سوسیال دموکراسی و LO و طبیعتاً احزاب راست تر بورژوازی موقعیت تاریخی نظام سرمایه داری را بسیار خوب درک می کردند و ضرورت قربانی شدن همه دار و ندار طبقه کارگر سوئد در آستانه بقای سرمایه را عمیقاً لمس می نمودند. آنان درست بر همین مبنی مبرمیت پاره ای دستکاریها حتی در مقاله نامه ها و قراردادهای پیشین را نیز به راز و نیاز نشستند. پیداست که در اینگونه موارد احزاب راست تر بودند که باید پیشقدم می شدند تا راه دخالت LO و سوسیال دموکراسی و گفتگوی مشترک برای تجدید نظرهای فوق فراهم گردد. جایگزینی قراردادهای سراسری مزدها با قراردادهای محلی، تغییراتی در قانون صیانت حقوق مستخدمین کارگر، کاهش بیش از پیش بیمه های بیکاری و بیماری و بسیاری تغییرات دیگر از جمله طرحهای توسعه تعرض بودند که به تدریج با رضایت رسمی و گاه غیررسمی اتحادیه سراسری کارگران به اجراء در می آمدند و یا احیاناً به عنوان موضوع جاری گفتگوها، اجرای به موقع آنها را به طبقه کارگر تذکر و اذهان عمومی کارگران را برای قبول این تغییرات آماده می ساختند.

آنچه در طول دهه ۹۰ در جامعه سوئد رخ داد و مجموعه حوادثی که بر سر جنبش کارگری گذشت، به عقب مانده ترین و ناآگاهترین کارگران هم نشان داد که بورژوازی بین المللی در مناسبات حسنه خود با اتحادیه ها و در استفاده از نقش این نهادها برای درهم کوبیدن جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر جهانی تا چه اندازه موفق و آگاهانه عمل کرده است. تحمل تمامی تهاجماتی که در طول این مدت از سوی بورژوازی طراحی و بر کارگران تحمیل شد و منتهی شدن همه اعتراضات به سکوت و تسلیم و رضا بدون هیچ نیاز دولت سرمایه داری به استفاده از نیروی پلیس و ارتش و سایر اهرمهای رسمی سرکوب قدم به قدم این واقعیت را تصریح کرد که رفرمیسم راست اتحادیه ای کاراترین و براترین اهرم مقابله سرمایه داری با جنبش لغو کار مزدی و ضد سرمایه داری کارگران جهان است. بورژوازی جامعه ای مانند ایران یا هر کشور مشابه برای هر وجب مقابله با جنبش کارگری ناچار است از هارترین و سفاک ترین نیروهای مجهز و سازمان یافته ضد شورش استمداد کند، کاری که در سوئد و

جوامع نظیر آن به راحتی توسط LO ها انجام می‌گیرد. نکته بسیار اساسی و آموزنده در این گذر این است که سوسیال دموکراسی و LO بدون عبور از پروسه‌ای که ما به اختصار در این نوشته توضیح دادیم نمی‌توانست طبقه کارگر سوئد را به چنین گرداب هائلی ساقط نماید. شکی نیست که هر اتحادیه کارگری قادر نخواهد بود این نقش را برای بورژوازی ایفاء نماید. موفقیت اتحادیه‌ها برای انجام این رسالت شوم ضد کارگری در گرو فراهم شدن شرائط بسیاری است که اتفاقاً در برخی کشورها و از جمله در سوئد برای آنها فراهم بود و ما کم و بیش به آنها اشاره نمودیم.

جنبش دالا (Dala Rörelse - Arbetarlistan)

در ماههای نخست سال ۱۹۹۰، هنگامی که موج اخراج کارگران از مراکز کار و تولید، سرتاسر جامعه را در خود فرو می‌پیچید و سلاخی امکانات معیشتی و رفاهی کارگران همه را دچار وحشت می‌ساخت، زمزمه سازمانیابی جنبشهایی برای مقاومت، در خارج از قلمرو قدرت LO و سوسیال دموکراسی اینجا و آنجا در میان توده‌های کارگر راه باز کرد. در شهر «یوله» (Gävle) خانم کارگری که مادر ۵ فرزند خردسال بود به نام «ترسا» (Tressa) کارگران منطقه را به مقاومت ترغیب نمود و در عرض مدت کوتاهی چندین هزار کارگر برای مشارکت در کمپین اعتراضی وی اعلام آمادگی کردند. این جنبش که به نام همان خانم به کمپین (Tressa) معروف شد چند صبحی به سازماندهی تظاهرات و راهپیمائی‌ها و مبارزات روز کارگران پرداخت اما خیلی زود زیر فشار انتقادات سوسیال دموکراسی و به طور معمول کارشکنی‌های LO بعلاوه تطمیع برخی فعالین و تهدید برخی دیگر از سوی محافل درون حزب سوسیال دموکرات از ادامه کار باز ماند.

سوی کمپین اعتراضی بالا، جنب و جوش‌های نسبتاً رادیکال و مقاومت جویانه دیگری نیز در این و آن بخش جنبش کارگری سوئد در همین دوره جوانه زد. **جنبش دالا** در لحظه ظهور خود، از سازمان یافته‌ترین و استخواندارترین این مقاومت‌ها بود. فعالین این جنبش عموماً از اعضای سوسیال دموکراسی و LO و بعضاً از عناصر رده بالای این دو جریان بودند. در میان این عده Åke Wiklund کارگر SAAB از همه ذینفوذتر و شناخته شده‌تر بود. آشنا بودن این فعالین در میان بخشی از کارگران سوئد، بیانیته اعتراضی آنان علیه سیاست‌های سوسیال دموکراسی و اعلام آمادگی آنها برای خروج از حزب سوسیال دموکرات با هدف سازمان دادن یک جنبش کارگری رادیکال شمار نسبتاً زیادی از افراد طبقه کارگر را نسبت به حرفها، انتقادات و اینکه چه خواهند کرد و چه راهی در پیش خواهند گرفت، حساس نمود. نخستین سند اعلام موجودیت اینان با امضای جمع قابل توجهی از عناصر سرشناس کارگری انتشار یافت، متعاقب صدور بیانیته اعلام داشتند که به زودی کنگره‌ای در شهر «بورلنگه» (Borlänge) واقع در ایالت Dalarna برگزار خواهند نمود. این بیانیته‌ها و اطلاعیه‌ها در سطحی نه چندان وسیع جنب و جوش بیشتر توده‌های کارگر را دامن زد. گروه‌های مختلف کارگران ناراضی و عاصی از بیکارسازیه‌ها یا سلاخی امکانات رفاهی، در شهرهای مختلف مبادرت به ایجاد شبکه‌های ارتباطی و شور و مشورت حول بیانیته‌ها و آینده کار کمپین جدید نمودند. نخستین کنگره فعالین جنبش دالا همان گونه که وعده شده بود، در شهر بورلنگه از مراکز مهم کارگری برگزار گردید. در این کنگره جمعیتی قریب ۵۰۰ نفر از شهرها و نواحی مختلف جامعه سوئد شرکت نمودند. حضور این شمار قابل توجه که عموماً به نمایندگی از شبکه‌های ارتباطی

پیرامون خود به اجلاس کنگره پا می گذاشتند، به روشنی نشان می دهد که دامنه نارضائی و انزجار از وضعیت موجود و سیاست های روز سوسیال دموکراسی و کل بورژوازی و اتحادیه سراسری کارگران تا چه حد وسیع و همه گیر است. کنگره با نطق Åke Wiklund دستور کار خود را آغاز نمود. آثار شکست، بن بست، سترونی و بی فرجامی از همان دقایق نخست بر رخساره های حیات کنگره و کل جنبش دالا پدیدار گشت. به رغم تأکید و تصریح چند تن از فعالین جوان کارگر بر مبرمیت یک خیزش رادیکال و فرارفتن از داربست های موجود، معلوم شد که عناصر اصلی دست اندرکار، هیچ طرح یا راهبرد و راهکاری فراتر از دست پخت های آشنای سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای برای دعوت شدگان و برای کل مستمعین حرف های خود ندارند. چهره های صاحب نفوذ کنگره تمامی عمر خود را در آموزشگاههای درس سوسیال دموکراسی و در قلمرو حیات LO به سر آورده بودند، اینان همگی چشم به راه معجزه پارلمان و پارلمانتاریسم داشتند و بر همین مبنی تمامی راه حل پردازیهای آنان حول بسیج همگانی کارگران برای اعزام آنان به مجلس قانونگذاری بورژوازی فرا چرخید. مطابق معمول همه اپوزیسیون های چپ دنیا، لیستی از مطالبات که به مراتب از لیست وعده های سوسیال دموکراسی دهه ۷۰ بی قوام تر و بی جان تر بود پیش روی کارگران قرار گرفت و تحقق این مطالبات به دمیدن در صور مبارزات پارلمانتاریستی و راهیابی سران دالا به پارلمان موقوف شد. به نظر می رسد که غالب شرکت کنندگان دست از پا درازتر به خانه خود باز گشتند، نه از این لحاظ که خود، نسخه رادیکال تر و شفافتر تری در جیب داشتند، بلکه فقط از این روی که نسخه پیچی های کنگره هیچ چیزی فراتر از آنچه آنان را به این روز انداخته بود، در پیش روی آنان قرار نمی داد.

پس از پایان کار کنگره فعالین کارگری حوزه های مختلف با برگزاری آکسیونهای خیابانی، تشکیل جلسات محلی و توزیع اطلاعیه کوشیدند تا برای حزب در دست تأسیس خود اعضای بیشتری را دست و پا کنند. در ماههای اول استقبال کارگران نسبتاً قابل توجه بود. اساس کار فعالین بر این قرار داشت که شمار موافقان تشکیل حزب را به ۴٪ جمعیت روز سوئد ارتقاء دهند تا از این طریق حد نصاب لازم طرفدار برای شرکت در انتخابات پارلمانی آن سال را کسب کنند و وارد رقابت انتخاباتی با احزاب دیگر شوند. این فعالیت ها زیر نام « لیست کارگری » (ArbetarListan) صورت گرفت و سرانجام تشکیلاتی با همین نام به وجود آمد. شمار اعضای حزب جدید پس از اعلام موجودیت دهها بار کمتر از زمان تشکیل کنگره دالا در شهر بورلنگه بود. آرتارلیستان به فعالیت خود با هدف کسب جواز برای شرکت در انتخابات ادامه داد اما زمان در جهت عکس انتظار متولیان به پیش رفت. از خیل وسیع کارگرانی که در آغاز به امید دستیابی به یک سنگر متفاوت مبارزه به سوی کمپین روی کرده بودند کاسته و کاسته تر شد، به گونه ای که هیچ شانسی برای هیچ ابراز حضوری نه فقط در پارلمان بلکه حتی در انتخابات پارلمانی هم به دست نیاورد. دو سال پس از کنگره دالا تنها اثری که از آرتارلیستان باقی بود افراد بسیار انگشت شمار و پراکنده ای در این یا آن شهر سوئد بودند که تعداد کل آنها از چند نفر یا حداکثر چند ده نفر تجاوز نمی کرد. جنبش دالا یکبار دیگر واقعیت های روشنی را در پیش روی هر فعال آگاه جنبش کارگری سوئد و هر فعال جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بین المللی قرار داد. این واقعیت که اولاً توده های وسیع طبقه کارگر به رغم یک تاریخ طولانی تنفس در فضای سراسر مسموم رفرمیسم راست باز هم به حکم شرائط کار و زندگی خویش به عنوان توده های فروشنده نیروی کار، به محض اینکه فشار بندهای ستم و استثمار و بی حقوقی سرمایه بر گردن آنها حدت

می‌گیرد، از همه سو در جستجوی یافتن راههای واقعی مبارزه ضد سرمایه داری بر می‌آیند و برای حضور فعال در چنین جنبشی به تکاپو می‌افتند، ثانیاً با راه افتادن موج اعتراضات و جنگ و ستیز لایه‌های رادیکال کارگری عناصر ناراضی سوسیال دموکراسی و LO نیز فرصت را مغتنم می‌شمرند و با دل بستن به چشم انداز سواری بر موج مبارزات کارگران ساز و برگ انشعاب تدارک می‌بینند. این نیروها علی‌العموم هیچ‌سختی با اعتراضات ریشه دار ضد سرمایه داری کارگران نداشته و تنها در مقام چپ سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه ای مثنی خزعبلات رفرمیستی گمراه کننده را تحویل جنبش کارگری می‌دهند. ثالثاً سرشت راست و رفرمیستی راه حلها و راهبردهای این اپوزیسیونهای اندرونی جنبش اتحادیه ای برای مدتی جنب و جوش های گسترده ضد سرمایه داری طبقه کارگر را به دار خود حلق آویز می‌کند و در همان حال به تدریج این جنبش را دچار یأس، دلسردی و بی‌افقی می‌سازد و سرانجام به ورطه شکست فرو می‌راند. استقبال گسترده کارگران از مانیفست جنبش دالا نشانگر آن بود که این خیل کثیر کارگر در عین تحمل تمامی بازگونه پردازیها و توهم آفرینی های جنبش اتحادیه ای باز هم آماده است تا مبارزه طبقاتی خویش را بر ریل ستیز با اساس سرمایه داری به پیش برد. در سوی مقابل ما شاهد رویکرد کاملاً ارتجاعی سران آرتارلیستان هستیم. پارلمانتاریسم، کسب چند کرسی نمایندگی در مجلس و نهایتاً تبدیل شدن به عصای دست همان حزبی که با داشتن نقش مسلط در ماشین دولتی بورژوازی، طبقه کارگر را به این روز سیاه انداخته است و سیاست های دیگری از این دست، تمام صدر و ذیل هیاهو و جارو جنجال های اپوزیسیون نمایانه این گروه را تعیین می‌کند، توده عاصی کارگر ابتدا سراب را آب می‌پندارد و پس از درک این واقعیت که «سبزوار سوسیال دموکراسی هیچ ابوبکر بهتری نمی‌پرورد» مجدداً به محاق سکوت فرو می‌رود.

سخن آخر:

رجوع به تجربه جنبش کارگری سوند با هدف استنتاج درس‌هایی آموزنده برای مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری شالوده کار این نوشته بود. محتوای آموزشی ناشی از مرور این تجربه برای افراد مختلف با نگاههای طبقاتی و اجتماعی متفاوت طبیعتاً متفاوت خواهد بود. نکته اساسی برای نگارنده تشریح عینی تر و دقیق تر نقشی است که رفرمیسم راست اتحادیه ای در سرنوشت طبقه کارگر ایفاء کرده است و ایفاء می‌کند. تعمق در سیر حوادث جنبش کارگری سوئد یا جنبش کارگری هر جامعه اروپای شمالی و غربی این حقیقت را برای هر کارگر آزاد از اسارت تحجر بورژوائی روشن می‌سازد که جنبش اتحادیه ای در هر فرم و شمایل و هیأت اساساً جنبشی در جهت انحراف و مسخ و نابودسازی مبارزه طبقاتی توده های کارگر علیه سرمایه داری است. این جنبش افکار، ایده ها، افق ها، راهکارها، راهبردها، فرهنگ، ارزش ها، سنن و معیارهای مبارزه ضد سرمایه داری را از بیخ و بن می‌سوزاند و با اندیشه ها، نگاهها، راه چاره ها و راه حل بافیهای عمیقاً بورژوائی جایگزین می‌نماید. افق محو کار مزدی را به طور کامل در هستی اجتماعی کارگران خط می‌کشد و بردگی مزدی را به مثابه سرنوشت محتوم بشر بر سینه نگاه کارگران نصب می‌کند. هر گونه تحرک علیه ریشه های واقعی استثمار طبقاتی کارگران را به شلاق می‌بندد و تکدی از سرمایه برای افزایش بهای نیروی کار را با آب و تاب هر چه بیشتر تقدیس می‌کند. رفرمیسم راست اتحادیه ای کل قوای پیکار طبقاتی توده های کارگر را دچار اضمحلال می‌کند و طبقه کارگر را در مقابل نظام سرمایه داری به طور کامل خلع سلاح می‌نماید، کارگر را در همه شؤن حیات اجتماعی و طبقاتی اش به دار مذاکره صلح آمیز با سرمایه آویزان می‌سازد و بگانه تعرض بورژوازی تسلیم شدن در مقابل موج تهاجمات را جبر

زندگی او می‌کند. مرور در تجربه جنبش کارگری سوئد همه این واقعیت‌ها را با رساترین زبان در پیش چشم هر کارگر آگاه باز می‌گشاید و در همان حال دروغ‌پردازیها و عوامفریبی‌های چپ مدافع جنبش اتحادیه‌ای را افشاء می‌نماید.

مرور در تجربه جنبش کارگری سوئد و بررسی سرنوشت این جنبش در چنگال فرمیسیم راست و سوسیال دموکراسی، بیش از هر چیز این حقیقت بارز را فریاد می‌زند که طبقه کارگر در هر نقطه از جهان موجود برای رهایی خود، حتی برای تحمیل مطالبات روزمره خود بر بورژوازی یک راه بیشتر در پیش روی ندارد، سازمانیابی جنبش شورائی ضد سرمایه داری، اعمال قدرت سراسری و شورائی طبقاتی برای تحمیل بیشترین مطالبات ممکن بر بورژوازی و توسعه پیکار تا احراز موقعیتی که به مدد آن طومار حیات رابطه کار مزدی برچیده شود و برنامه ریزی شورائی سوسیالیستی کار و تولید توده‌های کارگر متحد در شوراها مستقر گردد.

ناصر پایدار

منبع: سایت سیمای سوسیالیسم

منابع:

LO under 5 årtionden 1898 – 1923, Rgnar Caparsson 1947

LO under 5 årtionden 1924 – 1947, Rgnar Caparsson 1947

LO andra halvseklet. Anders L Johansson och Lars Magnusson

LOs Årsredovisning 2001 – 2002, LOs sait

LOs Årsredovisning 2005, LOs sait

Vår historia, Socialdemokratenas sait